

# به سوری که دستانش چوبین بُود ...

## بررسی گمانه‌زنی‌ها درباره بیتی از شاهنامه و گمانه‌زنی بر سوری

۴۹-۷۴

چکیده: در بخشی از شاهنامه فردوسی که در اصطلاح شاهنامه پژوهان، «بخش تاریخی» خوانده می‌شود، در میان داستان‌های حکایتگر از روزگار شاهنشاهی ساسانیان، «داستان بهرام چوبینه» یکی از خواندنی‌ترین داستان‌ها به شمار می‌رود. محور نوشته حاضر، یکی از بیت‌های کلیدی و دشوار این داستان است که در یکی از بزنگاه‌های داستان نیز واقع شده و تاکنون نگاه بسیاری از خوانندگان شاهنامه را به خود کشیده و درباره صورت و معنای آن گمانه‌زنی‌های گوناگونی صورت گرفته است. از این رو، نویسنده در نوشتار پیش رو، معنای بیت «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود» از شاهنامه و اختلافی که بر سر فهم آن است را مورد توجه و مذاقه قرار داده است. وی در راستای هدف مذکور، از برخی بازنوشته‌های منثور شاهنامه سخن به میان آورده و دیدگاه برخی شارحان را در خصوص معنای این بیت بیان می‌دارد. وی در انتها، خوانش پیشنهادی خود را از این بیت ذکر می‌کند. به زعم وی، داستان به معنای دیگر یا دیگرها یا ظروف غذاپزی و چیزی از قبیل است و گویا مضمون بیت فردوسی این باشد که: هرگاه در میهمانی دیگرهای چوبین به کار رود، بدان که خود خوان بدیع و متفاوت با آنچه تاکنون دیده‌ای خواهد بود و میهمانی دیگرسان فراروی خواهی داشت و با خورکی نامنتظر از تو پذیرایی خواهند کرد. نویسنده در نهایت، با بیان کنایه به کاررفته در این بیت، نوشتار را به پایان می‌رساند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، معنای شعر، اشعار فردوسی، فردوسی، ابیات شاهنامه، بخش تاریخی شاهنامه، ساسانیان، داستان بهرام چوبینه، داستان‌های شاهنامه، داستان‌های تاریخی، قصه‌های تاریخی، حکومت ساسانی، شاهنامه پژوهی.

## Be Soori ke Dastānash Choobin Bood

By: Juyā Jahānbakhsh

**Abstract:** In a part of Ferdowsi's Shahnameh, which is called "historical section" by Shahnameh scholars, among the stories that tell the story of the Sassanid Empire, "The Story of Bahram Choobieh" is one of the most beautiful stories. The focus of the present article is on one of the key and difficult verses of this story, which is also in an important part of the story and has attracted the attention of many readers of Shahnameh so far. There have been various speculations about its words and meaning. Therefore, in the following article, the author has considered the meaning of the verse "Be soori ke dastānash choobin bood/ chenān dād ke khānash no-aien bood" from the Shahnameh along with different ideas regarding its meaning. To this end, he talks about some of the prose rewritings of Shahnameh and expresses some commentators' views on the meaning of this verse. At the end, he presents his own reading and understanding of the text. According to him, "dastān" (hands) mean pots or pans or cooking utensils and something like that, and it seems that the meaning of the verse is: Whenever a wooden pot is used at a party, know that the food itself would be new and different from what you have seen before, and you are going to a quite different party, and they serve you with unexpected meal. Finally, the author concludes the article by discussing the irony used in this verse.

**Key words:** Shahnameh, the meaning of poetry, Ferdowsi's poems, Ferdowsi, Shahnameh verses, Shahnameh historical section, Sassanids, Bahram Choobieh's story, Shahnameh stories, historical stories, Sassanid kingdom, Shahnameh research.

الوليمة التي أوعيتها خشبيّة  
جويًا جهانبخش

الخلاصة: يوجد في أحد مقاطع شاهنامه الفردوسي . الذي اصطلح خبراء الشاهنامه على تسميته باسم (القسم التاريخي) . وضمن القصص التي تصوّر عصر الامبراطوريّة الساسانيّة، هناك قصّة باسم (داستان بهرام چوبيه = قصّة بهرام چوبيه) والتي تعتبر من أمتع القصص التي تستحقّ القراءة. والمقال الحالي يتمحور حول أحد الأبيات الأساسيّة والعصيّة على الفهم في هذه القصّة والذي يقع في أحد المواقع الحساسة من القصّة. وقد لفت هذا البيت انتباه الكثير ممّن قرأ الشاهنامه، وتخلّلوا أشكالاً مختلفة لصيغته ومعناه.

ومن هنا يحاول الكاتب في مقاله هذا أن يناقش في معنى البيت (به سوري كه دستانش چوبين بود / چنان دان كه خوانش نوآين بود) وما قيل من أقوالٍ متباينة بخصوص معنى هذا البيت الموجود في الشاهنامه.

وفي سياق هدفه هذا يتطرّق إلى بعض النسخ المثورة للشاهنامه مبيّنًا آراء بعض الشرح حول معنى هذا البيت. وفي نهاية المقال يشير إلى القراءة التي يقترحها لهذا البيت.

والذي يزعمه هوانّ (دستان) في هذا البيت هي بمعنى (القدر) أو (القدور) أو (أوعية طبخ الأغذية) أو أشياء من هذا القبيل، وأنّ مضمون بيت الفردوسي هو: إنك كلّما شاهدت في إحدى الولائم استعمال الأوعية الخشبيّة، فاعلم أنّ المائدة ستكون بديعة ومميّزة عن كلّ ما شاهدته حتّى الآن، وأنك ستجد ضيافة تختلف عن غيرها، أو غذاء لم تكن تتوقّعه.

وينهي الكاتب مقاله ببيان الكناية الكامنة في هذا البيت.

المفردات الأساسيّة: الشاهنامه، معنى الشعر، أشعار الفردوسي، الفردوسي، أبيات الشاهنامه، القسم التاريخي في الشاهنامه، الساسانيّين، قصّة بهرام چوبيه، قصص الشاهنامه، الأساطير التاريخيّة، القصص التاريخيّة، الحكومة الساسانيّة، أمّجات الشاهنامه

پیشکش به

شیخ المشایخ شاهنامه پژوهان سپاهان،

استاد مصطفی کاویانی جبلی

در بخشی از شاهنامه‌ی فردوسی که در اصطلاح شاهنامه پژوهان "بخش تاریخی" خوانده می‌شود، در میان داستانهای حکایتگر از روزگار شاهنشاهی ساسانیان، "داستان بهرام چوبینه" که پهلوانی‌های او قدری تداعیگر پهلوانی‌های رستم است<sup>۱</sup>، یکی از گیراترین و خواندنی‌ترین داستانها بشمار است. بل انسان که بعضی راینندان گفته‌اند به طور مطلق، «داستان بهرام چوبینه از زیباترین داستان‌های شاهنامه است، منتها چون در بخش تاریخی آمده است چندان مورد توجه قرار نگرفته است»<sup>۲</sup>.

در واقع، «تنها پهلوان دوران تاریخی شاهنامه که بتواند با پهلوانان بزرگ دوران داستانی برابری کند، بهرام چوبینه است. خواننده شاهنامه که در وقایع عادی عصر ساسانی از تنگی آفق ملول شده است، بار دیگر در داستان بهرام چوبینه به فضای رنگارنگ و پهنای پهلوانی راه می‌یابد»<sup>۳</sup>.

تکون داستان بهرام چوبینه با ساختاری روایی و قصه‌گویانه، البته به بسی پیش از سرایش شاهنامه راجع بوده است. سرگذشت شگفت‌انگیز بهرام پسر بهرام گشسپ از خاندان مهران که یکی از بزرگ‌ترین سرداران ایران ساسانی بوده و به نام «بهرام چوبینه» نامبردار شده است، قرن‌ها قبل از سرایش شاهنامه قوه خیال‌پردازی و داستان‌سرایی ایرانیان را برانگیخته بود، تا آنجا که از سرگذشت وی، «قصه‌ای تاریخی» ساختند که به نام بهرام چوبین نامک (بهرام چوبین نامه) به کتابت درآمده بوده و هرچند متن اصلی آن از دست رفته است، از رهگذر آنچه در کتابهای فردوسی و تعلیمی و بلغمی... آمده است<sup>۴</sup>،

۱. سنح: فردوسی و شعرا، مبحثی مینوی، ج: ۲، تهران: کینا پژوهی دهخدا، ۱۳۵۴ ه.ش، ص ۱۰.  
در متن شاهنامه، میان این بهرام و رستم، بتضریح و تلویح پیوندهائی برقرار شده است. نگر: شاه نامه‌ها، سیروس شمیسا، ج: ۱، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۶ ه.ش، ص ۸۸۹؛ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۳، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳ ه.ش. (ص ۱۴۵ / از مقاله «بهرام چوبین» به قلم روزبه زرین‌کوب).

۲. شاه نامه‌ها، سیروس شمیسا، ج: ۱، ۱۳۹۶ ه.ش، ص ۸۸۳.  
۳. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تحلیلی از شخصیت هفت پهلوان شاهنامه همراه با مقدمه‌ای در شناخت فردوسی، محمدعلی اسلامی ندوشن، ج: ۱، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۳۹۰.

۴. انتقال داستان بهرام چوبینه از ایران ساسانی به ایران اسلامی و انعکاس مبسوط و باشاخ و برگ آن در منابع معتد، آفرین برجذاییتهای داستانی عام و اندراجش در داستانهای ملی ایران (که از راه خدائنامه‌ی معروف و بخران، باعث انتقال این داستان به دوره اسلامی گردیده است). اختیماً معلول علاقه خاص برخی از حکومتگران پس از اسلام نیز بوده است.

از میان خاندانهای حکومتگر ایران پس از اسلام، چنان که معروف است. سامانیان تبار خود را به بهرام چوبین می‌رسانیدند. لیک تنها اینان نبودند. فرماتروایان ناحیه سریردر اطراف دریای خزر نیز خود را از زاد و رود بهرام چوبین می‌شمردند (نگر: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ص ۱۴۵ / از مقاله «بهرام چوبین» به قلم روزبه زرین‌کوب).

نیک نیوسیده است که این فرماتروایان بازگفت و انعکاس پرشور روایتی دلچسب و پهلوانی را از این داستان «بهرام چوبینه». که برحسب اِذَا جَدَّ اَعْلَای ایشان محسوب می‌شده است، در جامعه روزگار خود، خوش داشته بوده باشند.

آیا ایتفاقی است که در ترجمه و تحریپاریسی تاریخ طبری که در دستگاو سامانیان فراهم می‌گردد، بر آنچه محمد بن جریر طبری در کتاب خویش آورده بوده است اقتصار نمی‌رود، بلکه با استفاده از یک مأخذ جنبی و منبع کنارین که در نسخه‌های آن کتاب این منبع، به اختلاف، اخبار ملوک عجم و اخبار عجم خوانده شده است و شاید تحریری از همان خدائنامه‌ی مشهور بوده باشد (نگر: بهرام چوبین از ترجمه تاریخ طبری، [به اهتمام: دکتر ذبیح‌الله صفا]، ج: ۶، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۴۴ ه.ش، ص ۹؛ و تاریخنامه طبری گردانیده منسوب به بلغمی، به تصحیح و تفسیح: محمد روشن، ج: ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۲۰ / ۷۶۴)، گزارشهای راجع به

هم می‌توان تا حدودی آن متن اژدست‌رفته را بازسازی کرد<sup>۵</sup> و هم می‌توان از رهگذر پرسنجیدن روایت مُمتاز شاهنامه با دیگر روایتها، تا اندازه‌ای به مرتبه خلاقیت ادبی فردوسی در واگو‌بگری این داستان گپرا پی بُرد و برهتر داستان‌سرایی او که در عین کوشش برای امانتداری در نقل، از خلاقیت هتری نیز بهره‌ای نمایان دارد، آفرین خواند.

داستان بهرام چوبینه، از اسناد فرهنگ و تاریخی بسیار ذی‌قیمت اواخر شاهنشاهی ساسانیان است که ما را علی‌الخصوص در فهم آن "بخران مشروعیت سیاسی" که گریبان حکومتگران ساسانی را گرفته بود و کارشان را به شکستی تاریخ‌ساز در برابر تازش تازیان مسلمان بینجامانید، نیک یاری می‌کند. شوریدن بهرام چوبینه بر زاد و رود ساسان، در این "بخران مشروعیت سیاسی"، هم پایگاه علی دارد و هم جایگاه معلولی. جایگاه معلولی دارد، چون "بخران مشروعیت سیاسی" ی مقدم بر این شورش، زمینه چنین شورش بزرگ و شگرفی را فراهم ساخت و در آن بخوبی متجلی شد. پایگاه علی دارد، چون آن گستره "بخران مشروعیت سیاسی" که در میان جانشینان خسرو پرویز جلوه‌گر شد، بی هیچ تردید از شکستی که بهرام چوبینه در کار ساسانیان انداخت و خدشه‌ای که به وجهت حکمرانی زاد و رود ساسان وارد کرد<sup>۶</sup>، اثر بسیار پذیرفته بود... به دیگر سخن، ماجرای بهرام چوبینه هم نیک فرامی‌نمایاند

بهرام چوبینه شرح و بسط یافته است و گزارشهای محمد بن جریر طبری به نوعی تکمیل و تثمیم گردیده؟ ... آیا سامانیان چنان علانی ناداشته‌اند؟

کتابهایی چون ترجمه تاریخ طبری معروف به تاریخ بلعمی و شاهنامه‌ی فردوسی و غر اخبار ملوک الفرس تعبیری که منابع مهم داستان بهرام چوبینه‌اند، اگرچه بعضاً به امرای غزنوی بیشکش گردیده باشند، همه در قلمرو فرهنگی حکمرانی سامانیان ریشه دارند و از منابع و پیش‌خورهای موجود در این قلمرو سیراب شده‌اند؛ فتأمل!

۵. سنخ:

تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علی‌رضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۸۳.

درباره آن کتاب، که اصل آن، به قولی: از مؤلفات اواخر شاهنشاهی ساسانی بشمار است و احتمالاً تألیف آن در دوران پادشاهی بوران دخت، دختر خسرو پرویز، یا در دوران پادشاهی یزدگرد سوم، صورت گرفته بوده است، و به قولی دیگر: پس از شکست یزدگرد سوم از کشورگشایان مسلمان تألیف گردیده است، نیز نگز:

تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تیمودور نولدکه، ترجمه: عباس زریاب، ج: ۱، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ه.ش.، صص ۷۱۶، ۷۲۱؛ و: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج: ۱۳، ص: ۱۴۵ / از مقاله "بهرام چوبین" به قلم روزبه زرین‌کوب؛ و: تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، دکتر محمد محمدی ملایری، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۹ ه.ش. / ۱۰ / صص ۲۵۱-۲۵۷؛ و: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، دکتر محمد محمدی ملایری، ج: ۴، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش.، صص ۱۶۸، ۱۷۰؛ و: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، فرانتس آلتهایم، و.روت استنبل، با همکاری: روبرت گوبل، مترجم: هوشنگ صادقی، ج: ۱، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.، صص ۲۳۹-۲۶۴.

(در منبع اخیرالذکر، همان اندازه که کوشانی نویسنده‌ان در تدقیق و تحلیل، به شیوه مفهومی بسیاری از پژوهشگران آلمانی، شوق‌انگیز است، ناتوانی ترجمان در ادراک مقاصد و نگاه قُصور وی در آدای مفاهیم، خواننده را می‌آزاد و می‌ماند! ... آفسوس!)

۶. سنخ: داستان بهرام چوبین، آرتور امانوئل کریستنسن، ترجمه: منیژه آخندزادگان آهنی، ج: ۲، ویراست ۲، تهران: انتشارات ظهوری، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۶۵.

این "احتمال" جدی را نیز نباید از نظر دور داشت که:

علی‌الظاهر در نخستین سده‌های اسلامی تحریرهای متفاوتی از این قصه تاریخی در دسترس اهل فضل و خوانندگان اینگونه آثار بوده است. سنخ: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ج: ۱، ۱۳۸۲ ه.ش.، صص ۲۴۰-۲۴۲.

۷. بی‌تردید اقدامات بهرام چوبینه در فروشکستن هبیت و هیمنه شاهنشاهی ساسانی تأثیر فراوان داشته و انگاره لُوم استعمار حکومت در دوده ساسانی را در آذهای توده‌ها بچد به چالش کشیده و بنادار "رخنه‌ناپذیری حصن حصین حکومت دراهنگ زاد و رود ساسان" را در ذهن و ضمیر بسیاری از آروزگاریان بر باد داده بوده است. در واقع، بهرام چوبینه با شورش خویش، بسیاری از ایرانیان را از لحاظ روانی برای

که فرمانروائی ساسانیان چگونه در سرایشِ فروپاشی افتاده بود و هم خود این فروپاشی ناگزیرا تسریع و تشدید کرد.

هرچند «بهرام چوبینه، سیمای نیمه تاریخی، نیمه افسانه‌ای دارد»، «چون هر افسانه را حقیقتی خاص خود است، ما می‌توانیم از خلال سرگذشت این سردار به حقایق گرانبهای درباره وضع اجتماعی و سیاسی زمان او دست یابیم».<sup>۸</sup> افزون بر این، برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا با تدقیق کاوشگرانه در لایه‌های این سرگذشت داستان آلود و سنجش اجزای روایات موجود با دیگر گزارشها و شواهد تاریخی، سخنان و اندیشه‌های هواخواهان و دشمنان بهرام را که در روایات موجود کُنی سخت در هم آمیخته است، به طور تفکیک شده بازخوانی و ارزیابی کنند و اندیشه‌ها و انگیزه‌های نهان در پس پشت اجزای روایت را دیده‌ورانه تحلیل نمایند. نمونه کوششهای کامیابانه در این راه، برخی از یادداشتهای تحلیلی و تحقیقی زنده یاد استاد علیرضا شاپور شهبازی است؛<sup>۹</sup> که البته هنوز پایان راه و ختم کلام به شمار نمی‌آید.

باری، درباره داستان بهرام چوبینه در شاهنامه سخن بسیار است و بیرون از گنجایی این سخنگاه.

آنچه مرا برآغلانید تا با شما دوستاران شاهنامه و فردوسی از داستان بهرام چوبینه سخن بگویم، یکی از بیتهای کلیدی و دشوار این داستان شگرف است که در یکی از "بَرنگاه"های داستان نیز واقع شده و تاکنون نگاه بسیاری از خوانندگان شاهنامه را به خود کشیده و درباره صورت و معنای آن گمانه‌زنی‌های گوناگونی صورت گرفته است، بی آنکه پرونده بحث از آن فرو بسته شود و رضایتی هرچند نسبی از تأملات صورت گرفته حول آن پدید آید. دگرسانی‌ها و ناهمداستانی‌های دستنوشته‌های شاهنامه در ضبط بیت یادشده، نشان می‌دهد که از سده‌ها پیش از این، خوانندگان شاهنامه در مواجهه با این بیت فردوسی گرفتاری داشته و با مسأله تعیین صورت و معنای صحیح و اصل بیت دست به گریبان بوده‌اند.

برویم به سراغ آن بیت دشوار و ناهمواری آن:

در شاهنامه، آنجا که بهرام چوبینه سپاه ساوه‌شاه را درمی‌شکند و بر فرزند او نیز فیروز می‌گردد و گنج

<sup>۸</sup> فروپاشی شاهنشاهی ساسانی آماده کرد و با ورنانپذیری بیگانه ساسانیان کاشت.

<sup>۹</sup> نیز سنج: تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان، دکتر شهبام جلیلیان، ج: ۲، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سنمت) / پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۴۵۸؛ فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا (س)، س ۲۰، دوره جدید، ش ۸ / پیاپی: ۸۹، زمستان ۱۳۸۹ ه.ش. (صص ۲۸۰ / مقاله «نقش شورش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی» به قلم: محمدتقی ایمان پور. و نجم‌الدین گیلانی).

۸. زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه. تحلیلی از شخصیت هفت پهلوان شاهنامه همراه با مقدمه‌ای در شناخت فردوسی. محمدعلی اسلامی ندوشن، ج: ۱، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ ه.ش.، ص ۳۹۱.

۹. سنج: تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ ظبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علیرضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۸۳ به بعد.

۱۰. نیز نگز: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ۱: ص ۱۴۶ / از مقاله «بهرام چوبین» به قلم روزبه زرین‌کوب.

خاقان به درگاه هُرمزد روانه می شود و آنبوهی آن سخت مورد توجه قرار می گیرد<sup>۱۱</sup>، می خوانیم:

به آیین گشسب آن زمان شاه گفت  
که: چون بینی این کار چوبینه را؟  
چنین گفت آیین گشسب دبیر  
که: ای شاه روشن دل و یادگیر!  
به سوری که دستانش چوبین بود  
چنان دان که خوانش نوآیین بود!  
ز گفتار او شاه شد بدگمان  
زوانش پُراندیشه بُد یک زمان<sup>۱۲</sup>

معنای سُخَنِ آیین گشسب / آیین گشسب دبیر که در بعضی نسخ شاهنامه نیز نامش "ایزدگشسب" آمده<sup>۱۳</sup>، جای درنگ است:

«به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود!»<sup>۱۴</sup> یعنی چه؟

گفتیم که داستان بهرام چوبینه، بیش و کم به همین مضمون مندرج در شاهنامه، در شماری از دیگر متنهای کهن نیز نقل شده است؛ لیک گویا روایت‌های دیگر داستان بهرام چوبینه که در متنهای قدیم تازی و پارسی آمده است، به فهم این عبارت شاهنامه چندان یاری نمی‌رسانند و عبارت مورد بحث ما از شاهنامه از مختصات این متن است.<sup>۱۵</sup> فتح بن علی بُنداری سپاهانی هم در ترجمه کرماندی که از شاهنامه به زبان تازی فراهم ساخته و امروز از کهن‌ترین منابع شاهنامه‌شناسی بشمار است، در ترجمه این عبارت فردوسی چنان طریق اجمال پیموده است<sup>۱۶</sup> که بروشنی نمی‌توان دریافت در

۱۱. هَنگفتنی آنچه در این نبردها به دست سپاه ساسانی افتاد چنان بود که آوازه‌اش حتی دشمنان ایشان را در امپراطوری روم هم «غُلغلک» می‌گرد و به موضوعگیری احساسی برمی‌انگیخت. نگر:

تاریخ، تیوفیلاکت سیموکاتا، گرداننده به فارسی: محمود فاضلی بیرخندی، ج: ۱، تهران: کتاب سده، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۱۵۶، بند ۱۴.  
۱۲. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تصحیح متن به اهتمام: رستم علی یف، زیر نظر ع. آذر ج، ۸، مُسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور)، ۱۹۷۰ م.، ص ۳۹۴، ب ۱۳۱۵، ۱۳۱۶.

۱۳. درباره ریخت‌های مختلف نام این شخصیت تاریخی / داستانی (که گویا در اصل «آذین گشسب» نام داشته است و در بعضی نسخ شاهنامه نیز چنان که گفتیم، «ایزدگشسب» آمده)، نگر:

فُرهنگ شاهنامه: نام کسان و جایها، حسین شهیدی مازندرانی (بیژن)، ج: ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۹۱؛ و تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ ظبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علیرضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۵۹۵؛ و: یادداشت‌های شاهنامه. با اصلاحات و افزوده‌ها - جلال خالقی مطلق، بخش دوم و سوم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.، بخش سوم، ص ۴۶۱.

۱۴. این ضبط علاوه بر ویراست نخست چاپ مُسکو که بازبر بدان گذشت، نیز آمده است:

شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ویرایش سوم [چاپ مُسکو]، به تصحیح و اهتمام: محمّد نوری عثمانوف. و رستم موسی علی‌اف و...، زیر نظر: مهدی قریب، ج: ۱، تهران: انتشارات سروش. با همکاری: دانشگاه خاورشناسی مُسکو، ۱۳۹۱ ه.ش. ۸ / ۳۴۶، ب ۱۳۱۷ (با ضبط «نوائین»); و: شاهنامه فردوسی، ویراسته: مهدی قریب. و محمّد علی پهبودی، ج ۴، ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش.، ب ۱۳۱۷ (با ضبط «نوائین»).

۱۵. سنخ: داستان بهرام چوبین، آرتور امانوئل کریستینسن، ترجمه: منیره آخذزادگان آهنی، ج: ۲، ویراست ۲، تهران: انتشارات ظهوری، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۹۹؛ و یادداشت‌های شاهنامه. با اصلاحات و افزوده‌ها، جلال خالقی مطلق، بخش دوم و سوم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.، بخش سوم، ص ۴۰۸ و ۴۶۱.

نیز سنخ: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ج: ۱، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۲۴۱ و ۲۴۴.

۱۶. «... قال لآیین کسّسب وزیر و دستوره: کیف تری صنیع چوبین و آناز سیف و سنايه؟ فأجابهُ الوزير بکلمة فیها تحوین چوبین. فَعظَم ذلک علی الملک و امثأ قلبه فکرا فیما قال...»

نسخه‌ای از شاهنامه که به دست داشته است چه خوانده و چه فهم کرده بوده. البته بعید هم نیست که خود بُنداری سپاهانی نیز دریافت روشنی از بیت شاهنامه نداشته باشد و مُجَمَلِ هَمَان دریافتِ اِجمالی و مُبَهَمِ خود را به خامه بر نامه رانده باشد و بس.

\*\*\*

عَلَامَةُ لُغَوِيٍّ وَ مَثْنُ شِنَاسٍ بَسِيَارٍ بَرَجَسْتَهُ فَقِيدٌ، انوشه‌یاد اُستاد عَلَيَّ أَكْبَرَ دِهْخُدا، از پژوهندگان مُتَقَدِّمِي است که به دُشواری این عبارت از شاهنامه‌ی فردوسی تَوْجُّه کرده و آن را با تَوْجُّه به هَمَان نسخه‌ای از شاهنامه که در دسترس داشته، مورد بحث قرار داده است.

دَر لُغَتِ نَامَةِ دِهْخُدا ذِیلِ واژه «دستان» نوشته‌اند:

«در موردِ شِعْرِ ذِیلِ از فردوسی، مرحوم دهخدا در یادداشتی چنین نوشته است:

گفتارِ ایزدگشسب مثل‌گونه قدیمی به نظر می‌آید و یا بعد از گفتنِ او مثل شده است، و کلمه دستان در اینجا معلوم نیست چیست شاید به او بتوان معنی آلت یا آلات موسیقی داد؟

چنین گفت ایزدگشسب دبیر	که ای شاه روشندل و یادگیر
به سوری که دستانش چوبین بود	چنان دان که خوانش به آئین بود
ز گفتار او شاه شد بدگمان	روانش پراندیشه شد در زمان».

چنان که ملاحظه می‌فرمایید، سُخَنِ انوشه‌یاد دِهْخُدا، چیزی بیش از اِیْئادِ اِحْتِمَالِ نیست؛ آن هم بی هیچ گواه‌آوری در تَأیید و تَقْوِیْتِ آن اِحْتِمَالِ. با این همه، گمان می‌کنم عَلَيَّ اَلْخُصُوصِ بَر تَفْطُنِ او بدین که در این بیتِ فردوسی ما را سَر و کار با مَثَلِ یا مَثَلِ گونه‌ای کُهن است، آفرین باید خواند.

\*

آقای دکتر توفیق هاشم‌پور سُبْحانی در حواشی اِیضاحی که بر شاهنامه نوشته‌اند، ذیلِ بیتِ «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود»، مرقوم داشته‌اند: «دستان: سرود، داستان، قصه، موضوع مورد بحث».<sup>۱۷</sup>

\*

واژه‌شناسِ مُفضال، اُستاد دکتر عَلِي رَوَاقی، در فَرْهَنگِ شاهنامه، یکی از معانی «دستان» را «داستان؛

(الشاهنامه، نَطْمَهَا بِالْفَارِسیَّةِ: أَبُو القاسِمِ الفَرْدوسی، تَرْجَمَهَا نَثْرًا: [قوام‌الدین] الفَتْح بنُ عَلِي [بن مُحَمَّد] البُنْداری [الأصفهانی]، فَارَنْهَا بِالْأَصْلِ الفَارِسیِّ، وَ أَكْمَلَ تَرْجَمَتَهَا فِي مَوَاضِعٍ، وَ صَحَّحَهَا وَ عَلَقَ عَلَیْهَا، وَ قَدَّمَ لَهَا: الدُّكْتُور عبد الوَهَّاب عَزَّام، ط: ۱، القَاهِرَة: مَطْبَعَة دار الكُتُب المِصرِیَّة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هـ.ق. ۲۰ / ۱۹۰).

۱۷. شاهنامه، حکیم أَبُو القاسِمِ الفَرْدوسی، [تَرْبَايَة چاپ مَسْکُو، با کَشْفِ اَلْأَبْیَاتِ] به اِهِتِمَام: دکتر توفیق هاشم‌پور سُبْحانی، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشَارَاتِ رُوژنَه، ۱۳۸۵ هـ.ش. ۲۰ / ۲۰۹۳.

گفتار و سخن» نوشته و پیشاروی آن در میان کمانکان نشان پُرسش نهاده و همین بیّت «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود» را از شاهنامه‌ی چاپ مُسکو (ویراستِ نَخُست) گواه آورده‌اند.<sup>۱۸</sup> از همان نشان پُرسش نیک پیداست که اُستاد از معنای پیشنهاده‌ی خود بی‌گمان نیستند.

\*

در شاهنامه‌ی ویراسته اُستاد دکتر سید مُحَمَّد دبیرسیاقی، به جای «نوآیین»، «بدآیین» آمده است و اُستاد در توضیحاتی که در خواشی درج فرموده‌اند، نوشته‌اند: «دستان: سرود. سخنان دل‌انگیز و نشاط آور (اینجا مراد ذکر کارها و هنرنامه‌ی بهرام چوبینه است).» و «خوان: سفره طعام».<sup>۱۹</sup>

در برگردانِ روایت‌گونه منثورِی که اُستاد دکتر دبیرسیاقی از شاهنامه‌ی فردوسی فراهم ساخته‌اند، در گزارشِ سُخُنِ آیین‌گُشَسَب / آیین‌گُشَسَبِ دبیر. که در نُسخه‌ی ایشان «ایزدگُشَسَب» است. مرقوم داشته‌اند:

«... به کنایه گفت در جشنی که فرد نامبردار آن چوبینه باشد جشن نوآیینی نخواهد بود.»<sup>۲۰</sup>

یکی از مُعاصران که داستانِ بهرام چوبینه را بر بُنیاد شاهنامه‌ی فردوسی بازنویسی کرده است، بیّت مورد گُفت‌وگویی را به همان صَبُط «بسوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش بدآیین بود» در نوشتارِ خویش آورده است و آنگاه در مقامِ اِیضاح در حاشیه چُنین نوشته:

«بسوری در اینجا از کلمه [ی] سور می‌آید که در فارسی صفت است و به معنی بدیمن است. این را به کسی می‌گویند که باید از او دوری گزید.»<sup>۲۱</sup>!!!

آفسوس که مَنبع این اِیضاحاتِ عَجایِبِ سماتِ اِیضاحیِ دَسْتوری و لَعْوِی را به دَسْت نداده‌اند! به هر روی، دَسْت‌ردانان و واژه‌شناسان بر مَن نخواهند گُرفت؛ که مُؤاخَذتی بر ناقِل نیست! و العُهدَةُ عَلَی الْقائِل! ...

اکنون که از بازنوشتهای منثور شاهنامه سُخُن می‌رُود، به مُناسَبَت، ناگفته نَگذازم: خانم دکتر میترا مهرآبادی که بر حَسَبِ اِدعایِ خویش مَثَنِ کابِلِ شاهنامه را به نَثَرِ پارسی سره بازنوخته‌اند، در کِتابِ خود، مَضمونِ بیّتِ فردوسی را چُنین واگویی کرده و در قَالِبِ نَثَرِ ریخته‌اند: «سواری که دستانش چوبین باشد، خوان او را نوآیین بدان»<sup>۲۲</sup>!

۱۸. فُرهَنگِ شاهنامه، دکتر علی روافی، ج: ۱، تهران: مَؤَسَّسه تَألیف [و] تَرجمه و نَثَرِ آثار هُنری «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۱۰۳۴.  
۱۹. شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید مُحَمَّد دبیرسیاقی، ج: ۱، تهران: نَثَرِ قَطره، ۱۳۸۶ ه.ش.، ۵ / ۲۵۵۸.  
۲۰. برگردانِ روایت‌گونه شاهنامه فردوسی به نَثَر، دکتر سید مُحَمَّد دبیرسیاقی، ج: ۱۲، تهران: نَثَرِ قَطره، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۴۶۹.  
۲۱. بهرام چوبینه و سه داستان دیگر، حجت‌اله [کذا] حیدری، ج: ۱، تهران: اِنِشَاراتِ آرُون، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۵۷.  
۲۲. مَثَنِ کابِلِ شاهنامه فردوسی به نَثَرِ پارسی سره (بدون کاربردِ واژگانِ بیگانه، با خواشی)، میترا مهرآبادی، ج: ۱، تهران: نَثَرِ روزگار، ۱۳۷۹



بُنیادِ کارِ خانمِ مهرآبادی بر ویرواست کهنه ژول مُلِ فرانسوی بوده است<sup>۲۳</sup> و در آنجا هم صَبَطِ بیّتِ فردوسی از این قرار است:

بسوری که دستانش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود<sup>۲۴</sup>

پس برآستی می توان پرسید: خانمِ مهرآبادی "سوار" را از کجا آورده اند؟ و آنگاه مُراد از چوبین بودنِ دستانِ سوار چیست<sup>۲۵</sup>؟

\*

آقای فریدون جُنیدی در شاهنامه ای که چاپ کرده و از شُذوذاتِ اقوال و داوری های ناستوار. خاصه در اینکارِ نِسَبِ کثیری از بیتهای اصیل و نژاده شاهنامه. انباشته اند، خوشبختانه بر اصالتِ بیّتِ مورد بحث ما اینکاری نکرده و آن را به همان صَبَطِ «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود» در زمره بیتهای اصیلِ حماسه فردوسی آورده و در مقام توضیح بیّت نیز برآمده و در حاشیه نوشته اند:

«چوبین» گونه ای مرغ دراز پای و درازگردن است که آواز خوشی ندارد و آیین گشسب، با این سخن، دشمنی با بهرام می ورزد.<sup>۲۶</sup>

به عقیده آقای جُنیدی، و آنسان که در مجلّد پیشگفتارِ شاهنامه می چاپ کرده ایشان آمده است<sup>۲۷</sup>، پردازندگان این گزاره از داستان (در روزگارِ ساسانی)، «آوای مردانه بهرام را ... به آوای مرغِ چوبین همانند کرده اند»<sup>۲۸</sup>.

هدش. ۳۰ / ۵۱۰.

۲۳. نگز، همان، ۱ / ۳۰.

۲۴. شاهنامه فردوسی، تصحیح: ژول مول [ / مل ]، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (با همکاری: مؤسسه انتشارات فرانکلین)، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ه.ش.، ۶ / ۳۲۸، ب ۱۳۳۹.

۲۵. دریغ و افسوس که کتاب خانم مهرآبادی که خودشان آن را «در نوع خود، بی مانند» می دانند (نگز: مثنی کامل شاهنامه فردوسی به نثر پارسی سره، میترا مهرآبادی، ج: ۱، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹ ه.ش. ۱۰ / ۲۵) و در اشاره ناگزیر آغاز کتاب از فراهم آوری آن «به روش دقیق علمی و آکادمیک» سخن رفته است (نگز: همان، ۱ / ۲۳)، یکی از کارهای پُر مُدعا ولی کم عیار این زمینه دانیسی است.

ایشان که از همان روی جلد کتاب ادعای سره نویسی در میان آنگنده و بشرح درباره این خصیصه کار خود سخن رانده اند (همان، ۱ / ۲۷ - ۳۰)، از همان نخستین صفحه متن (۱ / ۳۱) با آوردن واژه «انسان» فراموده اند که ذاتیّه زبانی و بیضاعت وازه شناختی شان چه پایه ای دارد! درباره این کار «علمی و آکادمیک»! و عیار آن، نیز نگز:

شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مُسکو، با کشف الّبیات] به اهتمام: دکتر توفیق هد شبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش. ۱ / پنجاه و یک.

۲۶. شاهنامه فردوسی، ویرایش: فریدون جُنیدی، ج: ۱، تهران: نشر تبلیخ (وابسته به: بُنیاد نیشابور)، ۱۳۸۷ ه.ش. ۵۰ / ۲۰۹.

۲۷. سزاوارتر آنست شاهنامه را آنسان که آقای جُنیدی روایت می کند، شاهنامه می جُنیدی بخوانیم، نه شاهنامه می فردوسی! چه طایع، اینجا و آنجا متن، در کنار انواع داوری های غریب و تصوّفات عجیب، بارها صَبَطِ همه نسخ را یاهه شمرده و بر بنیاد و همیّات خویش، حکم کرده است که لابد باید سخن فردوسی به فلان یا بھمان ریخت بوده باشد و چنین گفته و چنان سُروده باشد (و در واقع خویشتن و سرایشگری خود را بر فردوسی بزرگ و سخن آن سخن سالار مُقَدّم ساخته است)!!! ... راستی را، چنین درازدستی ها به خرم باخرمّت شاهنامه، آن هم زیر نام فرهنگ و دانش و ... بر تافتنی نیست.

۲۸. پیشگفتاری بر ویرایش شاهنامه فردوسی، فریدون جُنیدی، ج: ۱، تهران: نشر تبلیخ (وابسته به: بُنیاد نیشابور)، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۴۳۲.

آقای جُنیدی، اَصْلِ تَلْقِیبِ بَهْرَامِ رانیز به «چوبینه» از هَمین زهنگدار شمرده و از بُنِ «چوبینه» خوانده شدنِ بَهْرَامِ را، «برای خوارداشتِ او، و همانندکردنش به مرغِ چوبینه ... که گردن و نوک و پاهایِ دراز دارد» دانسته اند<sup>۲۹</sup>.

می نویسم:

دَر فَرهنگها آمده است که «چوبین» و «چوبینک» و «چوبینه» نام پرنده‌ای است آبی / دریائی با گردن بلند و پاهایِ دراز که آن را «کاروانک» نیز می خوانند.

هرچند آقای جُنیدی بروشنی نگفته اند، آنچه دَر گزارشِ این بیت نوشته اند چنین می نماید که به نظر ایشان «دستان» دَر این بیت به معنای خواننده، رامشگر، خُثیاگرا چیزی از این قبیل باشد و آیینِ گُشَسب با یادکردِ لَفْظِ «چوبین» و اِشارَت به بدآوازی او (انسان که آقای جُنیدی می گویند<sup>۳۰</sup>)، به کِنایتی تَعْتُّتْ اَلود از بَهْرَامِ چوبین یاد کرده است و دَر او طعن زده، و دَر واقع، واژه «چوبین» را انسان به «ایهام» دَر کار آورده است که دَر عینِ دَلالتِ بَران «مرغ درازپای و درازگردن»، بَهْرَامِ را تَداعی کُند.

این برداشت . راست چونان بسیاری از دیگر برداشت‌های نامبرده! . از عَرابتی نمایان برکران نیست .

حَتّی اگر مُقَدّمات و مَفروضاتِ اِسْتِنَاحِ ایشان را تَصَدیق کُنیم، آیا میانِ ناخوش آوازی آن کَس که دَر سَور تَعْتُّی می کُند و می خواند، با چه و چون و چَند خوانی که گُسترده خواهد شد، پیوندی است ؟ ... نمی دانم .

\*

اُستاد دکتر میرجلال الدّین کَزازی، دَر ویرایش و گزارشِ شاهنامه، هَمان صَبَطِ «به سوری که دستاوش چوبین بُود / چنان دان که خوانش نوآیین بُود»<sup>۳۱</sup> را اِختیار کرده اند و آنگاه دَر روشنداشتِ بیتِ ایستان قَلَم فرسوده:

«ایزدگشسپ، در پاسخِ هرمزد که از او دربارهٔ بهرام و رفتار و کردارش می پرسد، سخنی نغز و پوشیده و

۲۹ . نگر: پیشگفتاری بر ویرایش شاهنامهٔ فردوسی، فریدون جُنیدی، ج: ۱، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۴۳۱.

اُستاد مَهَنِدِس مَضَطَفِین جِیحونِی، هَم اِعْتِقاد دازند که تَلْقِیبِ بَهْرَامِ به «چوبینه»، زَفناری «ناخوانمردانه» از سوی دَر بار ساسانی بوده است؛ چه، «چوبینه»، «نام فارسی "الکروان" است، یعنی پرنده‌ای مانند لک لک، و امروز هم اگر شخصی لاغر بلند بالایی را لقبِ تحقیرآمیز بدهند، او را «غازقلنگ» می نامند که هَمان "کلنگ" است و باز هم پرنده‌ای با پاهایی بسیار بُلند.» (دربچه . فصلنامهٔ فرهنگِ اجتماعی اِفْتِصادی . ش ۱۹ و ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ه.ش. ص ۸۵ / از مقالهٔ «بیتی از شاهنامه» به قَلَم: مَضَطَفِین جِیحونِی).

۳۰ . از برای رایهای دیگری که دربارهٔ جرانی تَلْقِیبِ بَهْرَامِ به «چوبین» / «چوبینه» دَر میان است، نگر:

یادداشت‌های شاهنامه . با اصلاحات و افزوده‌ها . جلال خالقی مطلق، بَخش دُوم و سِوَم، ج: ۱، تَهْران: مَرکَز دَائِرَةُ المَعَارِفِ بُزرگِ اِسْلامی (مَرکَز پژوهشهای ایرانی و اِسْلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.، بَخش سِوَم، ص ۳۹۳ و ۳۹۴؛ و: دَائِرَةُ المَعَارِفِ بُزرگِ اِسْلامی، زیر نظر: کاظم موسوی بَجُونِی، ج ۱۳، ج: ۱، تَهْران: مَرکَز دَائِرَةُ المَعَارِفِ بُزرگِ اِسْلامی، ۱۳۸۳ ه.ش. (ص ۱۴۵ / از مقالهٔ «بَهْرَامِ چوبین» به قَلَم روزبه زَرین کُوب).

۳۱ . باید دَر این باره دَنگید و بیشتَرک بَرسی کرد؛ چون از قضا، برخی تَصْرِیح کرده اند که این مَرغ خوش آواز است! نگر: کَلَمَتِ نَامَهُ دَهْمُخْدَا، ذِیلِ «کروان».

۳۲ . نامهٔ باستان (ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی)، دکتر میرجلال الدّین کَزازی، ج ۸، ج: ۲ (با اصلاحات)، تَهْران: سازمانِ مَطالعه و تَدوین کُتُبِ عِلْمِ اِنْسَانِی دَانِشگاهها (سَمْت) / مَرکَزِ تَحْقِیقِ و تَوْسِعَةُ عِلْمِ اِنْسَانِی، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۲۷۹، ب ۶۵۳۷.

"دوپهلو" می‌گوید: "سوری که دستان آن چوبین است، بدان که خوانی است نوآیین و بی‌پیشینه." این شیوه سخن‌گفتن از آنجاست که ایزدگشسپ نمی‌خواهد آشکار و "پوست بازکرده"، سخن در نکوهش بهرام بگوید که در این هنگام پهلوانی است پیروز و پراوازه و نزد همگان گرامی؛ اما واژه دستان، در این سخن، واژه‌ای است شگفت و هنگامه‌ساز. روان‌شاد استاد دهخدا، درباره آن، نوشته است: "کلمه دستان در اینجا معلوم نیست چیست. شاید به او بتوان معنی آلت یا آلات موسیقی داد." سپس [در یادداشتی جداگانه و نه نگرنده به بیت فردوسی]، این جمله از کلیده و دمنه‌ی نصرالله منشی: "پس آن مزدور چنگ برداشت و سماع خوش آغاز نهاد" و این جمله از کلیده‌ی ابن مقفع را: «فأخذ الرَّجُل الصَّنَجَ ولم يزل يسمع التَّاجِرَ الضَّرْبَ»<sup>۳۳</sup> الصَّنَجَ والصَّوْتِ الرَّخِيمِ»، با این بیت رودکی: "مرد مزدور اندر آغازید کار؛ / پیش او دستان همی زد بی‌کیار." سنجیده است و نوشته: "چون هر دو مترجم، یعنی یکی گزارنده کلیده از عربی به فارسی که رودکی آن را نظم کرده و دیگری نصرالله منشی، چنگ را نام می‌برند، با قوت طبع رودکی چگونه شده است که چنگ از ترجمه افتاده است، مگر اینکه دستان چنانکه گفته شد به معنی چنگ باشد."<sup>۳۴</sup> با این همه، اگر دستان را در معنی چنگ بدانیم، همچنان پیچش و دشواری برجای خواهد بود؛ زیرا چنگ را از چوب می‌سازند و اگر این ساز در سوره چوبین باشد، به هیچ روی مایه شگفتی نخواهد بود و خوان شگرف و نوآیین نخواهد شد. خارخاری مرا وامی‌دارد که این واژه را در معنی‌آوندها و ظرفهای خوان بدانم؛ لیک نمونه‌ای از کاربرد واژه دستان، در این معنی، نیافته‌ام. اگر خوان شاهانه که می‌باید آوندها و "آوانی" آن همه زَرین باشد، آوندهایی چوبین داشته باشد، به راستی پرسش‌انگیز خواهد بود و مایه شگفتی. بدین سان ایزدگشسپ می‌توانسته است بازی نغزو نازک با واژه و نام چوبین کرده باشد و آن را در هر دو کاربرد، به کار گرفته. بنداری نیز این واژه را برنگردانیده است و به گونه‌ای فشرده و کوتاه، تنها نوشته است که ایزدگشسپ از نابکاری و خیانت بهرام سخن گفته است: "... فأجابَه الوزير بكلمة فيها تخوين جوبين."<sup>۳۵</sup> «۳۶».

این گزارش و اینگارش استاد دکتر کزازی بود... دو تن از اُستادانِ زبان و ادب پارسی در خوزستان، اَعنَی: آقایان محمود رضایی دشت آرژانه و قدرت قاسمی پور، در نقدی که بر گزارش و ویرایش استاد دکتر کزازی نوشته‌اند<sup>۳۷</sup>، برداشت ایشان را از این بیت نپذیرفته و در مقام نقد آنچه استاد کزازی نوشته بودند چنین مرقوم داشته‌اند:

۳۳. «جنین است، در متن: اما می‌باید "ضرب" باشد، بی "ال"» (حاشیه استاد کزازی).

۳۴. لغتنامه / زیر "دستان". «حاشیه استاد کزازی».

۳۵. «الشاهنامه، الجزء الثاني / ۱۹۰». (حاشیه استاد کزازی).

۳۶. نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۸، ص ۲؛ (با اصلاحات)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۷۷۸ و ۷۷۹.

۳۷. چاپ شده در:

متن‌شناسی ادب فارسی (علمی پژوهشی / دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، سال چهارم و نهم، دوره جدید، ص ۵، ش ۱. پیاپی: ۱۷ - ۱۳۹۲ ه.ش. (صص ۸۲، ۶۱ / نامه باستان در بوته نقد. نقد چند بیت از نامه باستان، به قلم محمود رضایی دشت آرژانه و قدرت قاسمی پور).

«به نظر نگارندگان، دیدگاه دهخدا و کزازی درباره معنای "دستان" در بیت یاد شده، نادرست می‌نماید، بلکه "دستان" در این بیت، به معنای "رستم دستان و مطلق پهلوان" به کار رفته است. مسأله اینجاست که در آغاز که بهرام چوبینه، دلاورانه هرمزد را از آشتی با ساهه‌شاه بازمی‌دارد و پیشنهاد می‌دهد که پادشاه، سپهسالاری را به او واگذارد تا ساهه‌شاه زیاده‌خواه را سر جای خود بنشانند، هرمز برای بزرگداشت بهرام، در حضور رجال مملکتی از جمله ایزدگشسپ درفش رستم دستان را به او می‌دهد و آشکارا بهرام را "رستمی دیگر" می‌خواند:

به بهرام گفت آنکه شاهان من	همی خواندندش سرانجمن
کجا نام او رستم پهلوان	جهانگیر و پیروز و روشن‌روان
درفش وی است آنکه داری به دست	که پیروز بادی و خسروپرست
گمانم که تو رستمی دیگری	به مردی و گردی و فرمانبری
ز میدان پیامد به جای نشست	سپهبد درفش تهمتن به دست

از این رو بدیهی است بهرامی که پادشاه به دست خود، درفش رستم را به او داده و آشکارا او را «رستمی دیگر» خوانده است، در ذهن و زبان رجال حکومتی از جمله ایزدگشسب دبیر نیز با همین کنیه<sup>۳۸</sup>، شهرت یافته است. سپس چون هرمزد و ایزدگشسپ، نسبت به بهرام بدبین می‌شوند، هرمزد، ایزدگشسب را می‌پرسد: «که چون بینی این کار چوبینه را» و ایزدگشسب، با زبانی طعن‌آمیز و طنزآلود، هرمزد را می‌گوید که: «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود»، یعنی سوری که سلسله‌جنبان و پهلوان آن، بهرام چوبین باشد، فرجام خوشی نخواهد داشت و بهرام آشی را برای شاه خواهد پخت که یک وجب روغن داشته باشد! به عبارت دیگر شاهنامه‌ای که بهرام، پهلوان و گرداننده آن باشد، آخرش خوش است! که همین سخن طعن‌آمیز و طنزآلود ایزدگشسب، باعث می‌شود که «زگفتار او شاه شد بدگمان / روانش پراندیشه شد یک زمان» و... از این رو، با توجه به اینکه بهرام چوبینه، درفش رستم را به دست داشته و شاه آشکارا او را «رستم» خوانده، در بیت یاد شده نیز «دستان»، در معنای رستم دستان و مطلق پهلوان به کار رفته است.»<sup>۳۹</sup>

می‌نویسم:

این که میان بهرام چوبینه و رستم دستان مناسبتی می‌دیده‌اند، جای تردیدی نیست؛ لیک حتی اگر بپذیریم «دستان» در این بیت فردوسی به معنای رستم دستان (رستم پسر دستان) یا مطلق پهلوان است و «چوبین» خود بهرام و بس، چرا باید گوینده سخن کنایی جای این دورا در میان «سورا» و

۳۸. کذا فی الأصل.

می‌گویم:

«کنیه شمردن «دستان» خالی از غرابتی نیست؛ هر چند که گاه بعضی اهل اصطلاح نیز «کنیه» را به معنای «لقب» به کار می‌برند. ۳۹. متن شناسای آدب فارسی (علمی، پژوهشی / دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان)، سال چهل و نهم، دوره جدید، س ۵، ش ۱. پیاپی: ۱۷ - ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۷۸ و ۷۹ / از مقاله نامه باستان در بوته نقد. نقد چند بیت از نامه باستان، به قلم محمود رضایی دشت آرنه. و. قُدْرَت قاسمی‌پور.

«خوان» آن بجوید؟ آیا مُناسَبت و پیوندی اُستوار میان این دو و آن «سور» و «خوان» هست که این بیان را مُوجَّه تَواند فرامودن؟ ... دور می دانم.

\*

دَر شاهنامه‌ی ویراسته اُستاد مُهَنَّدِس مُصطَفی جیحونی، صَبط بیّت مورد بحث، از لَوْنی دیگَرست:

پَسودی که دستاَنش چوبین بُود      چُنان دان که خوانش نوآیین بُود<sup>۴۰</sup>

اُستاد جیحونی دَر کتابِ صَفِر و ویراستِ خویش، دَر باره این بیّت چُنین گفته‌اند:

«پَسودی که دستاَنش چوبین بود      چنان دان که خوانش نوآیین بود

(هرمزد ۱۳۲۴)

کلمه‌ی آغازین بیت در نسخه‌ی بریتانیا "بسودی" و در طویقاپوسرای "بسوری" ضبط شده است. «پَسودی» یکی از چهار گروهی است که جمشید تعیین کرده و این بیت نیز مؤیّد درستی همین واژه در آن داستان است. اصل کلمه از «فَشو» (fšū) به معنای چارپایان خانگی است و با توجّه به این که در کردی نیز به این چارپایان "پَس" اطلاق می‌شود، بر "بسودی" ترجیح دارد. مصراعِ اوّل در نسخه‌ی لنینگراد چنین است: "پَسودی کجا خوانش چوبین بود" و محتمل است که صورتی درست تر به دست داده باشد، چرا که طَبَق و خوانِ غذای مرد گله‌دار حصیر بافته یا چوبین است. برای مزید فایده بیّت پادشاهی جمشید نیز در این جا نقل می‌شود:

پَسودی سه دیگر گُره را شناس      کجا نیست از کس بر ایشان سپاس

(جمشید ۲۴)<sup>۴۱</sup>.

هر چند جزئیاتِ دریافتِ اُستاد جیحونی را این یادداشت روشن نمی‌دارد، از رَهگذرِ نوشته‌ای دیگر از ایشان دَر کتابِ حماسه‌آفرینان شاهنامه می‌دانیم که به برداشتِ اُستاد، پاشخِ آیینِ گَشَسب به اموالی که به درگاهِ هُرمزد روانه گردیده راجع است و مُفادِ آن این است که «بهرام دَر آن خواسته دست برده است»<sup>۴۲</sup>.

اُستاد جیحونی هم‌چنین پَسان‌تر دَر گفتاری جُداگانه که دَر مَجَلّه دَر پِچه‌ی مُنطَبَعه دَر اِصْفَهان اِنْتِشار یافت، دَر باره صَبطِ مُختارشان دَر ویراستِ شاهنامه توضیحاتی دادند و از جمله نوشتند:

۴۰. شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مُقدّمه تحلیلی، نکته‌های نویافته از: مُصطَفی جیحونی، ج: ۳، اِصْفَهان: اِنْتِشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش، ۴، ۱۹۵۰/ ب، ۱۳۲۴.

۴۱. شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مُقدّمه تحلیلی، نکته‌های نویافته از: مُصطَفی جیحونی، ج: ۳، اِصْفَهان: اِنْتِشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش، کتابِ صَفِر، ص ۲۴۳.

۴۲. حماسه‌آفرینان شاهنامه، مُصطَفی جیحونی، ج: ۱، اِصْفَهان: اِنْتِشاراتِ شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش، ص ۷.

«... معنایی که می‌توانستیم برای بیتِ اَخیرِ تَصَوُّرِ کُنم. با توجُّه به یادداشتِ مرحوم علامه دهخدا. این بود: "چوپان که سازِ او نی است (چوبین است)، بدان که خوانِ او به گونه‌ای دیگر (نو) است."...»<sup>۴۳</sup>.

به تصریح خودِ استاد جیحونی، ایشان این معنی را هیچگاه وافی در ادای مقصود و گویای طعنه آیین‌گشسب به بهرام نمی‌یافته‌اند و این معنی هیچ مثلی را نیز به ذهن ایشان مُتبادِر نمی‌کرده است<sup>۴۴</sup>؛ از همین روی هم پس از دستیابی به سازواره اِنتِقادی و تفصیلِ نسخه‌بدل‌هایِ تَصحیحِ استاد دکتر جلال خالقی مُطلق، در ضبط و برداشتِ پیشینِ خویش تجدیدِ نظر کرده و ضبط و برداشتِ تازه‌ای را در مقاله‌ی علی‌جده پیش‌گفته مجالِ طرح داده‌اند.

خوانشِ مُختارِ اَخیرِ استاد جیحونی از این قرار است:

«پسودی که اشنانش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود»

ایشان معتقدند گره‌واژه «دستانش» را ضبط دستنوشته موزه ملی کراچی می‌گشاید که به اعتبار آنچه در سازواره اِنتِقادی و تفصیلِ نسخه‌بدل‌هایِ تَصحیحِ دکتر خالقی مُطلق گزارش کرده‌اند. به جای «دستانش»، «اشناس» ضبط کرده است و این «اشناس»، مُحرَف «اشنانش» است؛ و معنای بیت با توجُّه به بدین ضبط، چنین خواهد بود: «چوپان (گله‌دار) که صابون (اشنان. شخار) او چوبک است (از چوب گیاه بیابان است)، بدان که دستش پاک نیست و از طبقه که می‌فرستد (ترتیب می‌دهد) چیزی برای خود برمی‌دازد و طبقه اِرسالی از سوی او گونه‌ای دیگر است و چیزی از آن کم»<sup>۴۵</sup>.

استاد جیحونی، درباره «اشنان» و «شخار» و «چوبک» و «خوان» که به معنای طبق می‌گیرندش در این بیت، به نقل از لغت‌نامه دهخدا و جُزآن معلوماتِ مُفَصَّلی در گفتارِ خود به دست داده‌اند که خوانندگانِ تفصیل را به اَصْلِ آن مَقَالَتِ حَوَالَتِ است.<sup>۴۶</sup>

به عقیده استاد، به این ترتیب، آیین‌گشسب دو طعنه تلخ به بهرام زده است: یکی آن که او را که از طبقه جنگاوران است، پسودی (گله‌دار. شبان) خوانده، و دیگر آن که او را پاک‌دست نشمرده است و به طعنه او را دست‌کج و دزد خوانده و اِشَارَت کرده است که انسان که در داستان شاهنامه هم آمده است. بهرام از آنچه برای شاه فرستاده خود چیزی برداشته بوده است.<sup>۴۷</sup>

به نوشته استاد جیحونی، «نکته این است که چوپانی که روزگار را در بیابان سر می‌کند، برای تمیز کردن دست خود می‌تواند از تنه و ریشه گیاهان (مانند چوبک یا غیر آن) استفاده کند که این گیاه دستان او

۴۳. در بجه (فصلنامه فرهنگی اجتماعی اقتصادی)، ش ۱۹ و ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ه.ش. ص ۸۹ / از مقاله «بیتی از شاهنامه» به قلم: مُصطفی جیحونی، با تَصَرُف در سجاوندی.

۴۴. نگر: همان، همان ص.

۴۵. همان، ص ۹۲.

۴۶. نگر: همان، صص ۹۰-۹۲.

۴۷. نگر: همان، ص ۹۲.

را چنان که باید پاک نمی‌کند. امروزه هم اگر به کسی بگویند که دستش چسبناک است، یعنی دست کج دارد و اگر دستش به چیزی برسد از آن می‌دزدد.<sup>۴۸</sup>

حتی اگر با خوانشهایی چون «پسودی» و «اشنائش» دمساز شویم و معنای پیشنهادی استاد جیحونی را نیز برای کلیت بیت درپذیریم، درباره این خوانش و برداشت، باز جای درنگی باقی است:

در این که آیین‌گشسب از بهرام چوبینه بدگویی می‌کند تردید نداریم لیک آیا او پیشاپیش آگاه بوده است که بهرام خود از آنچه برای شاه فرستاده چیزی برداشته بوده است؟ ... خیانت مالی بهرام چوبین در غنائم و کاستی در دستاوردهای فتح، در نامه‌ای که دبیر بزرگ به شاه می‌نویسد به اصطلاح «افشا می‌گردد»؛ ولی این چیزی است که بعد از گفت و شنود شاه و آیین‌گشسب رخ می‌دهد و در زمان این گفت و شنود، هنوز نامه به شاه نرسیده است و بظاهر دربار شاهی از این مقوله خبری ندارد. پس حمل‌اشارت آیین‌گشسب بر آن، لختی متعذر می‌نماید. زوال داستان، اقتضای آن دارد که بدگویی آیین‌گشسب کلی‌تر باشد؛ چیزی از جنس تشاؤم و فال بد و ترقب شرو بد آیند. شاه نیز بدگمان می‌شود؛ و البته بلافاصله گزارشی می‌رسد حاکی از خیانت و درازدستی بهرام به امانت؛ همان گزارشی که دبیر بزرگ به شاه نوشته است و گویی آغازی است از برای تحقق و عینیّت یافتن آن تشاؤم.

\*

صَبِطِ این بیت شاهنامه در تصحیح استاد دکتر جلال خالقی مطلق نیز متفاوت است.

در هر دو ویراست تصحیح استاد خالقی مطلق، چه در ویراست نخست<sup>۴۹</sup> که ساماندهی این بخش آن به هئبازی آقای دکتر ابوالفضل خطیبی صورت پذیرفته است، و چه در ویراست دوم<sup>۵۰</sup> که مسؤلیت آن یکسره با خود استاد دکتر خالقی مطلق افتاده، صَبِطِ بیت از این قرار است:

« به سوری که دستاوش چوبین بود چنان دان که خوانش نوآیین بود! ».

آقای دکتر ابوالفضل خطیبی، در یادداشت‌های تصحیح دکتر خالقی مطلق، درباره بیت مورد نظر چنین نوشته‌اند:

«در دستنویسهای ما این بیت به صورتهای مختلفی آمده و معنی آن چندان روشن نیست. ولی مضمون آن در منابع دیگر کاملاً مشخص است. به گزارش ثعالبی (ص ۶۵۷): "یکی از درباریان گفت: سوز بزرگی است. این خود لقمه و پسمانده‌ای از اصل است و بهرام را به دغلکاری و دستبرد آلودند" و

۴۸. همان، همان ص.

۴۹. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق. با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار. ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.، ۷ / ۵۷۶، ب ۱۳۲۷.

۵۰. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، پیرایش: جلال خالقی مطلق [ویراست تصحیح خالقی مطلق]، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۶ ه.ش.، ۴ / ۸۵۳، ب ۱۳۲۵.

به گزارش دینوری ( اخبار الطوال، ص ۸۲): "این چه سفره‌ای بوده است که این لقمه‌ای از آن است". به هر روی معنی بیت طبق متن ما شاید چنین باشد: در جشنی که موسیقی آن (دستان) چنین جالب باشد، پس سفره آن باید خیلی بدیع باشد. به سخن دیگر: آنچه بهرام برای خود برداشته به منزله آن سفره بدیع است که اینکه برای توفراستاده، مثل موسیقی آن جشن است. البته احتمال گشتگی در برخی واژه‌ها وجود دارد. مثلاً شاید به جای دستان، نویسش دستار به معنی «سفره، دستمال سفره» درست باشد: در صیافتی که سفره یا دستمال سفره آن چنین ارزشی داشته باشد، پس خود خوان آن باید چه باشد. خوان را، هم می‌توان به معنی "خوراکها" گرفت و هم به معنی "میز و مجمعه" <sup>۵۱</sup>.

خود آقاي دكتور خالقي مُطلق هم در يادداشتي تکميلي نوشته‌اند:

«می‌گوید: سوری که سرود آن چنین باشد، سفره آن باید (بسیار) بدیع بوده باشد. در ل ۲ [= دست‌نوشته کتابخانه بریتانیا در لندن مَوْخِج ۸۹۱ ه.ق.] بجای دستان آمده است نان. شاید هم در اصل دستار به معنی "سفره، دستمال سفره" بوده است. در برخی منابع دیگر نیز مضمون این بیت به گونه‌ای دیگر آمده است. دینوری (ص ۸۲) و در نه‌ایه الأرب (ص ۳۵۲): "پادشاهها، چه بزرگ بوده است خوانی که این لقمه‌ای از آن است". بلعمی (دوم، ص ۷۷۴): "ای ملک، این بسیار است، ولیکن این یکی نواله است از آنکه بهرام برگرفته است از سوری، نگران سور چون بوده باشد که یک نواله وی چندین بوده است". ثعالبی (ص ۶۵۷): "این پس مانده خوانی بزرگ است" <sup>۵۲</sup>.

حاجت به تصریح من نیست که هر دو گزارنده دانشور کوشیده‌اند معنائی دست و پا کنند؛ علی‌الظاهر بی آنکه خود خُرسند شده باشند یا خواننده نُکته سنج و خُرده بین را خُرسند توانند گردانید <sup>۵۳</sup>.

\*\*

چنان که می‌بینید، شماری از استادان و آدیبان بنام که هریک علی‌قَدَرِ مراتبهم. در شاهنامه شناسی دستی توانا داشته و رایم‌ند و ویژه‌دان در شمار بوده‌اند، و نیز نویسندگانی جز ایشان که به هر روی درباره شاهنامه قلمی فرسوده‌اند، هریک درباره این بیت و صَبَط و مَعْنای آن سُخنی گفته‌اند و رای‌ها و برداشت‌ها نیز در این باره چندان همسوی و همساز نیست.

اُستادِ زنده‌یاد سَعیدِ نَفیسی (۱۲۷۴. ۱۳۴۵ ه.ش.)، نزدیک به یک قرن پیش از این، به مَناسبتی،

۵۱. یادداشت‌های شاهنامه با اصلاحات و افزوده‌ها، جلال خالقی مطلق، بخش دُم و سبوم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.، بخش سبوم، ص ۴۰۸.

۵۲. همان، ص ۴۶۱.

۵۳. استاد مهنّیس مُظفّنی جیحونی، بی آن که بصراحت از پیشینه‌یاد استاد دکتروخالقی مطلق و همکارشان یاد کنند، با این ایستار که در بیت مورد بحث به جای «دستان»، «دستار» بخوانیم و آن را به معنای «سفره، دستمال سفره» بگیریم، مخالفت کرده و درباره این ایستار مخالفت‌انه توضیحی داده‌اند که از برای آن توانید نگریست به:

دریچه (فصلنامه فرهنگی اجتماعی اقتصادی)، ش ۱۹ و ۲۰، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ه.ش. ص ۸۷ و ۸۸ / از مقاله «بیتی از شاهنامه» به قلم: مُظفّنی جیحونی.



درباره شاهنامه‌ی فردوسی مرقوم داشته است:

«... عمرها می‌خواهد که دانشمندان ایران بر سر هر یک بیت آن اندیشه کنند و سخنها در آن بگویند و بنویسند.»<sup>۵۴</sup>

اگر مُدعیِ اُستاد نفیسی، از مُبَالَعَتی و اِغْرَاقی تُهی نباشد، این هست که اُمثالِ هَمین بیت «به سوری که دستاوش چوبین بود / چنان دان که خواتش نوآیین بود!»، از مراتبِ تَجَلّی اِغْرَاقِ آمیز آن می‌کاهد.

می‌بینید که بر سر این بیت بسیار سُخَن رفته است و هنوز جای سُخَن هست؛ و شاید هَمین، عُدْخواه این بنده کم‌توش و کم‌توان باشد تا به مَثَابَتِ کَمترین تَن از دوستانِ بسیار تراز بسیار فردوسی و شاهنامه‌اش در جایی که اُستادان و «اُسْتُخوانِ خُردگرده» ها سُخَن گفته‌اند، سُخنی بگوید و پیشنه‌اید خویش را در فُهْم و توضیحِ بیتِ فردوسی مَجَالِ طَرَحِ دَهد و به اِصْطِلَاحِ عَرَبِ "دَلوِ خویش را در میانِ دِلاءِ اِدْلاءِ کُند!"

پَس عَرَضِ می‌کُنْم. وَ اللهُ اَلْهَادِی اِلَى الصَّوَابِ :

به گمان این دانش‌آموز. عَفَا اللهُ عَنهُ. «دستان» در اینجا، خواه مُفَرَّد باشد و خواه جَمْع «دست»، معنای "دیگ"، یا: "دیگها"، یا: طُرُوفِ غِذائِی، و چیزی از این قَبیل دارد؛ و این نه چیزی است که رَجْمًا بِالْغَیْبِ و عَلَی الْعَمِیَا به عَرَضِ بَرَسَاتَم و به اِصْطِلَاحِ "تیری" نیست که "به تاریکی" می‌اندازم.

یکی از معانی واژه «دست»، «دیگ» است؛ و این، برای کسی که مواردِ استعمالِ این واژه پارسی را در پاره‌ای از نگارشهای تازی نیک بررسی‌دهد، جای هیچ شک و رَیْب نیست.

واژه «دست» یکی از واژگانِ پُرشمارِ پارسی است که به زبانِ تازی راه جُسته و معانیِ مُتَعَدِدی را با خود از پارسی به تازی برده<sup>۵۵</sup>؛ آسان که نمونه را، حریری چند معنای واژه «دست» را در پاره‌ای کوتاه از مقامه بیست و سوّم مقاماتش در کنار هم آورده است تا نزد خوانندگان سُخُن شناس هُتری نموده باشد:

«... ثُمَّ قَالَ: نَشَدْتُكَ اللهُ اَلَّذِي اَعَارَهُ الدَّسْتُ؟ فَقُلْتُ: لَا وَالَّذِي اَحَلَّكَ فِي هَذَا الدَّسْتِ، مَا اَنَا بِصَاحِبِ ذَلِكَ الدَّسْتِ؛ بَلْ اَنْتَ الَّذِي تَمَّ عَلَيْهِ الدَّسْتُ.»<sup>۵۶، ۵۷</sup>

۵۴. فردوسی نامهٔ مهر / مَجَلَّةٔ مهر، ۲، ش ۵، و بهرماه ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۵۵۶.

۵۵. واژه «دست» پارسی نیز به ریخت «دست» تازی شده است (نگر: اَلْمُفْصَلُ فِي اَلْاَلْفَاظِ اَلْفَارِسِيَّةِ اَلْمُعْرَبَةِ فِي اَلنَّبْعِ اَلْجَاهِلِي، و اَلْقُرْآنِ اَلْكَرِيمِ، و اَلْخَدِيثِ اَلنَّبَوِيِّ، و اَلنَّبْعِ اَلْاَهْوِيِّ، وَضَعَهُ وَاَيَّدَهُ بِسَوَاهِدِهِ اَلْعَرَبِيَّةِ: اَلدُّكْتُورُ صَالِحُ اَلدِّينِ اَلْمَنْجِدِ، ط: ۱، بیروت: اِنْتِشَارَاتِ بُنْيَادِ فَرْهَنْگِ اِيرانِ. بعنایة: دار الكتاب الخديید، ۱۳۹۸ ه.ق.، ص ۳۵ و ۳۶)؛ که از بُنِ اَز مَقولُهُ مَورِدِ كُفْتُ و گوی ما نیست.

۵۶. سُرْحِ مَقَامَاتِ اَلخَورِی، اَبُو اَلْعَبَّاسِ اَحْمَدُ بِنِ عَبْدِ اَلْمُؤْمِنِ اَلقَیْسِی السُّرِیْسِی، تَحْقِیْق: مُحَمَّدُ اَبُو اَلْفَضْلِ اِبْرَاهِیْمِ، ط: ۱، صَیْدَا. و. بیروت: اَلْمَكْتَبَةُ العَصْرِيَّة، ۱۴۱۳ ه.ق.، ۳ / ۱۶۸.

۵۷. گُزارندگانِ مَقَامَاتِ، ذَر تعینِ معنایِ این «دست» ها هُمداستان نبوده‌اند.

نمونه را، نگر:

سُرْحِ مَقَامَاتِ اَلخَورِی، السُّرِیْسِی، تَحْقِیْق: مُحَمَّدُ اَبُو اَلْفَضْلِ اِبْرَاهِیْمِ، هَمَانِ ط.، ۳ / ۱۶۹؛ و اِلِیْضَاحِ لِمَقَامَاتِ اَلخَورِی (سُرْحِ مَقَامَاتِ اَلخَورِی)، بُرْهانِ اَلدِّینِ اَبُو اَلْفَتْحِ ناصِرِ بِنِ عَبْدِ اَلسَّیِّدِ اَلْمُطَوِّزِی، تَحْقِیْق: مُحَمَّدُ عُمَمان، ط: ۱، القاهرة: مَكْتَبَةُ اَلتَّقَاةِ اَلدِّیْنِیَّة، ۱۴۳۴ ه.ق.، ص ۲۷۲؛ و مَقَامَاتِ اَلخَورِی. با تَرْجَمَةُ فارسی و خَواشی، چاپِ سَنگی، ط: ۶، لَكْنُو: مَطْبَعِ مُمَشِی تَوْلُكُنْشور، ۱۳۲۶ ه.ق.، ص

از معانی متعدّد واژه «دست» که در متنهای قدیم اسلامی بدین معنی بارها آمده است و به کار رفته، یکی. چنان که اشارت رفت. «دیگ» غذاپزی است.

عجوبه آدب و تاریخ و لغت و اخبار، صاحب کتاب بلند آوازه خزانه الأدب و لب لباب لسان العرب، عبدالقادر بن عمر بغدادی (۱۰۳۰-۱۰۹۳ ه.ق.)، در فرهنگگی که از برای حماسه ملی ایران تنظیم فرموده است، موسوم به لغت شهنامه، این معنای واژه پارسی «دست» را، هر چند که با بیتی از شاهنامه ی فردوسی پیوندش نداده است، به هنگام بحث از معانی «دست» ذکر کرده<sup>۵۸</sup>؛ لذا بعید نیست بعضی شاهنامه پژوهان گرامی، دست کم در تصفح آن تألیف منیف، بدان بازخورده باشند.

در متون دیگر هم که این معنی اینجا و آنجا به چشم می خورد.

نمونه را، در بعضی مکتوبات شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ه.ق.) به این مسأله فقهی بازمی خوریم:

«إِذَا فَرَعَ الْإِنْسَانُ مِنَ الدَّسْتِ طَعَامًا بِأَوَانٍ مُتَعَدِّدَةٍ وَبَانَ فِي أَحَدِهَا بَعْرَةٌ فَأَرَةً مَثَلًا أَلْقَى مَا يَكْتَنِفُ النَّجَاسَةَ مِنَ الذِّبْيِ فِيهِ خَاصَّةً وَحَلَّ مَا عَدَاهُ، وَهَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ مَائِعًا وَإِلَّا تَعَدَّرَ تَطْهِيرُهُ؛ لِأَنَّ الْمَائِعَاتِ لَا تُطَهَّرُ مِنْهَا إِلَّا الْمَاءُ خَاصَّةً.»<sup>۵۹</sup>.

بسیار جالب توجه است که بنا بر تصریح طابع فاضل رسائل شهید ثانی، در هایش بعضی نسخ مورد استفاده ایشان در تصحیح، در مقام ایضاح «الدست» نوشته شده است: «أَيُّ الْقُدْرِ»<sup>۶۰</sup>.

عبدالوهاب الشعرائی، صوفی نامور، در کتاب لوافح الأنوار القدسیه درباره شیخ خود «علی خواص» می گوید:

۱۵۸؛ و: مقامات خیری، ترجمه [کهن] فارسی، پژوهش: دکتر علی رواقی، ج: ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۵ ه.ش.، ص ۱۶۷؛ و: شرح دشواری های مقامات خیری، دکتر محمد رضا نجاریان، ج: ۱، تیز: انتشارات دانشگاه یزد، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۳۴۷؛ و: تاج العروس من خواهر القاموس، محبّ الدین أبو الفیض السید محمد فریضی الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، دراسة و تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ه.ق.، ۳ / ۵۰؛ و: لغت شاهنامه، عبدالقادر بغدادی، تصحیح: کارل گ. زالمان، ترجمه [و] توضیح و تعلیق: توفیق ه. شبحانی. و. علی رواقی، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۱۶۱؛ و: لغت شهنامه، عبدالقادر بن عمر بغدادی، تصحیح: کارل گرومانویچ زالمان، ترجمه و تحشیه: دکتر منصور ثروت، ج: ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۵۲.

طُرُقًا لِلْبَابِ عَرَضَ مِی کُنْم:

شرح بلند آوازه شریشی بر مقامات خیری، آرجمندی های فراوان انکارناپذیر دارد لیک برداشت های مناقشت پذیر و مرجوح نیز در این شرح مایه و در دامن گستر آن دک شمار نیست. زین رو، ایکای بیبیش از اندازه طابعان و حاشیه نویسان مقامات بر این شرح، و آخیائنا غفلتشان از دیگر شرح و منابع، تا اندازه ای به زیان خوانندگان مقامات و دوستداران ادب کهن تمام شده است.

به نظر این دانش آموز، برداشت شریشی از معنای واژه «دست» در همین موضع مقامات و مکرر انگاشتن یکی از کاربردها، یکی از مواضع ضعیف شرح اوست که در شماری از چاپهای مقامات تکرار شده است؛ حال آن که برداشت امثال زبیدی یا عبدالقادر بغدادی پذیرفتنی تر می نماید.

۵۸. نگر: لغت شاهنامه، ترجمه [و] توضیح و تعلیق: توفیق ه. شبحانی. و. علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۱۶۱؛ و: لغت شهنامه، ترجمه و تحشیه: دکتر منصور ثروت، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۵۳.

۵۹. رسائل الشّهید الثانی، الشیخ زین الدین بن علی العاملی المشهور بالشّهید الثانی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیة (قسم إحياء التراث الإسلامی / المحقق: رضا المختاری)، ج: ۲، ط: ۱، قم: بوستان کتاب قم (مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامی)، ۱۳۸۰ ه.ش. / ۱۴۲۲ ه.ق.، ص ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲.

۶۰. نگر: همان، ص ۱۲۱۱، هامش.

«استأذنه مَرَّةً بَعْضُ إِخْوَانِنَا فِيمَا يَطْبُخُهُ عِنْدَ أَصْهَارِهِ مِنَ الطَّعَامِ. فَقَالَ: تَسْمَعُ نَصْحِي، فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ: خُذْ أَدْنَابَ التَّبَعْرِ مِنَ قَاعَةِ الدَّهْنِ وَاسْلُخْهَا وَفَكَكْ عَظْمَهَا وَاسْلُقْهَا فِي الْمَاءِ، فَإِذَا عَلَا الدَّهْنُ فَوْقَ الْمَاءِ فَاقْشِطِ الدَّهْنَ وَكُتِبَ الْمَاءُ الزَّفَرَوَضِعُ فِي الدَّسْتِ مَاءً نَظِيفًا وَاسْكَبِ الدَّهْنَ عَلَيْهِ، ثُمَّ حَظَّ عَلَيْهِ شَوِيَّةً أَرُزًا أَوْ شَوِيَّةً دَشِيشَ قَمَحٍ، فَقَالَ: يَا سَيِّدِي! اسْتَحْيِي! أَدْخُلِي لَبِيَّتَ أَصْهَارِي بِأَدْنَابِ الْبَهَائِمِ، فَقَالَ: يَا وَلَدِي! إِنَّ الدَّنْبَ لَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَيْهِ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ الْفَاخِرَةِ وَهَذَا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ خَلَصَ حَالَهُ مَعَ اللَّهِ وَلَمْ يُرَاعِ أَحَدًا مِنْ وَجْهِ الْعِظْمِ».<sup>۶۱</sup>

گاه بین «دست» و «فدر» بصراحت فرق نهاده اند.

نَوَیْرِ (۶۷۷. ۷۳۳. ه.ق.) دَرِ نِهَائِيَةِ الْأَرْبِ فِي فُنُونِ الْأَدَبِ، دَرِ شَرْحِي كِه «ذَكَرَ كَيْفِيَّةَ الْاِعْتَصَارِ وَ الطَّبْخِ وَ...» بِه قَلَمِ آوَرْدِه اسْت، گوید:

«... ثُمَّ يَنْقَلُ مِنَ الدَّنَانِ فِي دُسُوتِ إِلَى الْقُدُورِ، فَيَطْبُخُ فِيهَا إِلَى أَنْ يَأْخُذَ حَدَّهُ مِنَ الطَّبْخِ؛ وَيَحْتَاجُ كُلَّ حَجْرٍ إِلَى خَابِيَّةٍ وَثَمَانِي قُدُورٍ لَطْبُخِ مَا يَعْتَصِرُ تَحْتَ الْحَجَرِ وَالتَّخْتِ؛ ثُمَّ يَنْقَلُ بَعْدَ طَبْخِهِ فِي دُسُوتِ مِنَ النَّحَاسِ، لِكُلِّ دَسْتٍ مِنْهَا قَبْضَتَانِ مِنَ الْخَشَبِ مَسْمُورَتَانِ فِي أَعْلَاهُ يَقْبُضُ الرَّجُلُ عَلَيْهِمَا لِيَقْيَاهُ حَرَارَةَ الدَّسْتِ...»<sup>۶۲</sup>.

در زمره واژگان مطبخی و اسماء اثنان البیت گذشتگان، لغتی داریم به ریخت «طنجیر» که از واژگان تازی شده است و آن را در فرهنگها پاتیل و پاتیله و دیگ و دیگ فراخ دهن حلواپزی و مانند اینها معنی کرده اند.<sup>۶۳</sup> الغرض، از برای توضیح و روشنداشت این «طنجیر» نیز که به ریخت "طناجیر" جمع بسته می شود، گذشتگان ما أحياناً از همین لفظ "دست" و "دُسوت" یاری گرفته اند.

نمونه را، جلال الدین شیوی در کتاب لب اللباب فی تحریر الأَنساب می نویسد:

۶۱. کواخ الأثوار القدسیة فی بیان أئمة الهدى الممخمدية، عبد الوهاب السمرانی، ط: ۲، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده ببصرى، ۱۳۹۳ ه.ق.، ص ۴۳۹.

۶۲. نهایة الأرب فی فنون الأدب، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب النویری، القاهرة: المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، نسخة مضمورة عن طبعة دار الكتب مع استدراکات و فهرس جامعة)، ۸ / ۲۷۰.

۶۳. أبونصر فراهی در نصاب الضبیان گوید:  
«مَطْبُوحٌ: يُخْتَه، بِمَعْرُفَةٍ كَفَكْرِ وَ قُورٍ: جَوْشٍ،  
أَنْفَتُهُ: دَبْجَابِيَه وَ طَنْجِيرٍ: بَاتِلَه»

( نصاب الضبیان، أبونصر فراهی، تصحیح: حسن أنوری، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲ ه.ش.، ص ۱۹، ب ۱۶۰؛ و خود آموز نصاب الضبیان، یا: کُنْیَاتِ نِصَابِ الضَّبِيَانِ، أبونصر فراهی، با شرح فارسی و اِغْرَابِ کَلِمَاتِ مُشْکِلَه بِه قَلَمِ آقَايِ حَسَنِ زَادَةِ اَمَلِي. تَحْتَ نَظَرِ آقَايِ حَاجِ مِيرْزَا اَبُو الْحَسَنِ شَعْرَانِي، ج: ۱۸، تهران: انتشارات اسلاميه، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۶۵؛ و کتاب نصاب الضبیان، أبونصر فراهی، ج: ۲، تهران: مجمع علمی اسلامی، ۱۴۰۲ ه.ق.، ص ۱۱۸؛ و نِصَابِ مُهَذَّبِ، أبونصر فراهی، تَهْذِيبِ وَ تَفْسِيرِ: ضِيَاءِ الدِّينِ اِصْفَهَانِي، ج: ۵، طهران: کتابخانه سعادت، ۱۳۴۵ ه.ق.، ص ۶۸. با حرکت گذاری «بائله»؛ و: دُرَّةُ الْيَتِيْمَةِ فِي يَتِيْمَاتِ دُرَّةِ التَّمِيْمَةِ، عَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدِ رِضَا الْقُمِي، چاپ سنگی، ۱۳۱۶ ه.ق.، ص ۱۴۳).

این واژه «طنجیر» را که ضبط آن در کتابهای لغت چندان شایع هم نبوده است، بعضی شارحان و طابعان نصاب تشناخته و بتضخیف «طنجیر» (فَهِنْجِ فَرَاهِي. عَرَبِي. فَارْسِي / شَرَحِ نِصَابِ اَبُو نَصْرِ فَرَاهِي، دَكْتَرِ سَيِّدِ اِبْرَاهِيْمِ دِيْبَاجِي، ج: ۱، تهران: انتشارات جاجرمی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۲۱۸ و ۳۴۱ و ۳۹۱؛ و کتاب نِصَابِ الضَّبِيَانِ، أبونصر مُحَمَّدِ تَدْرَالِدِينِ فَرَاهِي، پَرَلِين: شَرِكْتِ كَاوَبَانِي، ۱۳۴۱ ه.ق. / ۱۹۲۳ م. ص ۴۳) ضبط کرده اند؛ که خطاست.

«الطَّنَاجِيرِيُّ بِالْفَتْحِ وَ تَخْفِيفِ التَّوْنِ وَ كَسْرِ الْجِيمِ وَ تَحْتِيَّةٍ وَ رَاءِ إِلَى الطَّنَاجِيرِ وَ هِيَ الدُّسُوتُ».<sup>۶۴</sup>

نیز فقیه و محدث و مؤسّر و عربی دان بزرگ شافعی، شیخ الاسلام زکریا بن مُحَمَّد بن أَحْمَد بن زکریّا الأنصاری (ف: ۹۲۶ ه.ق.) که از مشایخ روایت فقیه مُحَقِّقِ عالی قدر امامی، شیخ علی بن عبدالعالی الکرکی (ف: ۹۴۰ ه.ق.)، نیز محسوبست<sup>۶۵</sup>، در کتاب فَتْحِ الوَهَابِ بِشَرْحِ مَنْهَجِ الطُّلَّابِ، در توضیح واژه «طَّنَجِير»، آن را با کلمه «الدست» روشن می دازد.<sup>۶۶</sup>

نیز چنین کرده است شیخ شمس الدین مُحَمَّد بن أَحْمَد شربیننی حطیب شافعی (ف: ۹۷۷ ه.ق.) در کتاب مُعْنَى الْمُحْتَجِّ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي الْأَفْظِ الْمُنْهَاجِ.<sup>۶۷</sup>

در کتابهای جزاین دو نیز چنین توضیحی دیده ام؛ و این، نشان می دهد که «دست» به معنای "دیگ"، در آن زمانه و زمینه، لغت بسیار معروف و شایعی بوده است.

یکی از معانی این واژه «دست» صریحاً و واضحاً "دیگ مسین" بوده است.

در خود لغت نامه دهخدا «دست» را به معنای "دیگ مسین" به عنوان "یادداشت مرحوم دهخدا" درج کرده اند، بی یادگرد هیچ شاهد یا منبع دیگر.

این معنی البته شواهد و منابع متعدّد دارد.<sup>۶۸</sup>

در سفرنامه ابن بطوطه (۷۰۳، ۷۷۹ ه.ق.)، آنجا که حکایت می کند که از مکه مُسَرِّفَه زَادَهَا اللهُ شَرْفًا به راه افتاده و با جماعتی از «عراقیان» و «خراسانیان» و «فارسیان» و «اعاجم» همراه شده است، می خوانیم:

«... وَإِذَا نَزَلَ الرَّكْبُ طَبِخَ الطَّعَامُ فِي قُدُورٍ نُحَاسٍ عَظِيمَةٍ تُسَمَّى الدُّسُوتِ، وَأُطْعِمَ مِنْهَا أَبْنَاءَ السَّبِيلِ وَ مَنْ لَا زَادَ مَعَهُ...».<sup>۶۹</sup>

خفاجی (ف: ۱۰۶۹ ه.ق.) در کتاب شفاء الغلیل نوشته است:

۶۴. کتاب تَبِّ الدُّبَابِ فِي تَحْرِيرِ الْأَنْسَابِ، جلال الدین عبد الرحمن الأسيوطي الشافعي، افسست از روی طبع اروپا، بغداد: مکتبه المئتنی، ص ۱۶۹.

۶۵. نگر: موسوعة طبقات الفقهاء، تأليف: اللجنة العلمية في مؤسسة الإمام الصادق. عَلَيْهِ السَّلَام.، إشراف: جعفر الشُّبْحَانِي، الجزء العاشر في القرن العاشر، ط: ۱، قم: مؤسسة الإمام الصادق. عَلَيْهِ السَّلَام.، ۱۴۲۰ ه.ق.، ص ۱۰۲.

۶۶. فَتْحِ الوَهَابِ بِشَرْحِ مَنْهَجِ الطُّلَّابِ، شیخ الإسلام زکریا بن مُحَمَّد بن أَحْمَد بن زکریّا الأنصاری، ط: ۱، بیروت: منشورات مُحَمَّد عَلِي بَيْضُون دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ه.ق.، ۱ / ۳۲۲.

۶۷. نگر: مُعْنَى الْمُحْتَجِّ إِلَى مَعْرِفَةِ مَعَانِي الْأَفْظِ الْمُنْهَاجِ، الشَّيْخ [شَمْسُ الدِّين] مُحَمَّد [بن أَحْمَد] الشَّرْبِينِي الحَطِيبِ [الشَّافِعِي]، شركة مَكْتَبَةُ وَطَبْعَةُ مُصْطَفَى البَابِي الحَلَبِي وَأَوْلَادِهِ بِبِصْر، ۱۳۷۷ ه.ق.، ۲ / ۱۱۴.

۶۸. سَنَسَج: تَكْمِلَةُ المَعَارِجِ العَرَبِيَّةِ، رِيْهَارْت دُوزِي، تَرْجَمَة: د. مُحَمَّد سَلِيم النُّعَيْمِي، مُرَاجَعَة: جَمَال الخِيَّاط، ج ۴، بَغْدَاد: دار الرُّشَيْد لِلنَّشْرِ / وَزَارَةُ الثَّقَافَةِ وَ الإِعْلَام، ۱۹۸۱ م.، ص ۳۵۱، هَامِش.

۶۹. رِحْلَةُ ابْنِ بَطُوطَةَ المُسْتَسَاءِ نَحْفَةَ الثَّقَارِ فِي غُرَابِ الْأَمْصَارِ وَعَجَائِبِ الْأَسْفَارِ، شَمْسُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّد بن عَبْدِ اللَّهِ اللُّوَانِي الطَّنَجِي، قَدَّمَ لَهُ وَ حَقَّقَهُ وَ وَضَعَ خَرَائِظَهُ وَ فَهَّرَ سَه: عَبْدُ الهَادِي النَّازِي، الرِّبَاط: مطبوعات أكاديمية المملكة المغربية، ۱۴۱۷ ه.ق.، ۱۰ / ۴۱۱.

«وَالدَّسْتُ تَسْتَعْمَلُهُ الْعَامَّةُ لِقَدْرِ الثُّحَاسِ»<sup>۷۰</sup>.

واژه «دست» بدین معنی، بر آئینه توده تازی زبانان در مصر و دیگر بلاد مشرق روان بوده است.<sup>۷۱</sup>

این معنی، در بعضی فرهنگهای اینروزگاری تازی نیز درج شده است.<sup>۷۲</sup>

باری، واژه پارسی «دست»، بر ظروفی غیر از "دیگ" هم اطلاق می‌شده است.

در ذیلی که "رینه‌هات دُزِی" ی هُلمندی (۱۸۲۰-۱۸۸۴ م.) بر قوامیسی تازی نوشته است، واژه «دست» به معنای مُتَعَدِّد، و از آن جمله: هم به معنای "بُشْقَابِ بُزْرگ، کاسه بُزْرگ"<sup>۷۳</sup> و هم به معنای "قَدَح، پیاله، آبخوری بی دسته"<sup>۷۴</sup>، دیده می‌شود.

در یکی از داستانهای نیشوار الْمُحَاصِرَه‌ی تَنُوخِی (ف: ۳۴۸ ه.ق.) که از مَجْلِسِ عَضْدِ الدَّوَلَه‌ی بویه‌ای سُخَن می‌دارد، واژه «دست» چند بار به کار رفته است<sup>۷۵</sup> و از سیاقِ سُخَن برمی‌آید که منظور از آن ظرفی است که در آن نوشیدنی‌ها (أَعَمَّ از حرام و حلال) می‌ریخته و پیشِ بَعْضِ أَهْلِ مَجْلِسِ می‌نهادند.

«دست» بر "طَبَق" هم اطلاق می‌شده است.

در هَمَانِ سَفَرِ نَامَه پُرِ اوَازَه ابن بطوطه، در گزارِش‌هائی که سِتَاحِ جِهَانِ دِیدَه ما از بلادِ چین به دست می‌دهد، می‌خوانیم:

«... وَ مِنْ عَجِيبٍ مَا يَصْنَعُونَ بِهَا: أَطْبَاقٌ يُسَمَوْنَهَا الدَّسْتُ وَ هِيَ مِنَ الْقَصَبِ وَ قَدْ أَصَقْتُ قِطْعَةً أَبْدَعِ الْإِصَاقِ وَ دَهْنَتْ بِصَبْغٍ أَحْمَرَ مَشْرِقٍ، وَ تَكُونُ هَذِهِ الْأَطْبَاقُ عَشْرَةَ: وَاحِدًا فِي جَوْفِ آخِرِ لِرَقَّتِهَا، تَظْهَرُ لِرَائِبِهَا كَأَنَّهَا طَبَقٌ وَاحِدٌ وَ يَصْنَعُونَ غِطَاءَ يَغْطِي جَمِيعَهَا...»<sup>۷۶</sup>.

این را هم بیفزایم که:

در زَبَانِ تَازِي، این عُنْصُرُ لُغَوِي «دست» به معنای دیگ، تا لغاتِ عِلْمِي وَ فَنِّي جَدِيدِ نِيز رَا هُ گِشُودَه است. در فرهنگِ مُعْتَبَرِ الْمُعْجَمِ التُّوسِيْطِ که فرهنگِ گِستَانِ زَبَانِ عَرَبِي در قَاهِرَه اِنْتِشَارِ داده است، یکی

۷۰. سِفَاهُ الْغَلِيلِ فِيمَا فِي كَلَامِ الْعَرَبِ مِنَ الدَّخِيلِ، شِهَابِ الدِّينِ أَحْمَدُ الْخَفَاجِي، صَحَّحَه: نَصْرُ الْهُورِينِي (بِمُشَارَكَةِ: مُصْطَفَى أَفْنَدِي وَهَبِي)، مِصْرُ (المطبعة الوهبيّة)، ۱۲۸۲ ه.ق.، ص ۹۸.

۷۱. سِنَج: تَاخِ الْعُرُوسِ مِنْ جَوَاهِرِ الْقَامُوسِ، مُجْتَبَى الدِّينِ أَبُو الْإِلْمَيْضِ السَّنِدِ مُحَمَّدُ مُرْتَضَى الْخُسَيْنِي الْوَاسِطِي الرِّبْدِي الْخَنْفِي، دِرَاسَةٌ وَ تَحْقِيقٌ: عَلِي شِيرِي، بَيْرُوت، دَارُ الْفِكْرِ لِلطَّبَاعَةِ وَ النَّشْرِ وَ التَّوْزِيعِ، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۳۰ / ۵۰.

۷۲. نَكْر: الْمُنْجِدُ الْأَبْجَدِيُّ، ط: ۱ (افست از روي طبع "دارالمشرفي" لبنان)، طهران: مؤسسه الفقيه للطباعة والنشر، ۱۳۶۳ ه.ش.، ص ۴۳۹.

۷۳. تَكْمِلَةُ الْمَعَامِرِ الْعَرَبِيَّةِ، رِيْهَازَاتُ دَوْزِي، تَرْجَمَةُ: د. مُحَمَّدُ سَلِيمِ النَّعِيمِي، مُرَاجَعَةٌ: جَمَالُ الْخِيَاطِ، ج ۴، بَغْدَاد: دَارُ الرِّشِيدِ لِلنَّشْرِ وَ الزَّوَارَةِ الثَّقَافَةِ وَ الْإِعْلَامِ، ۱۹۸۱ م.، ص ۳۵۰.

۷۴. هَمَان، ص ۳۵۱.

۷۵. نَكْر: نِشْوَارِ الْمُحَاصِرَةِ وَ أَخْبَارِ الْمَذَاكِرَةِ، الْقَاضِي أَبُو عَلِيٍّ الْمُحْسِنِ بْنِ عَلِيٍّ التَّنُوخِي، تَحْقِيقٌ: عَبَّودُ الشَّالِجِي، ۱۳۹۱ ه.ق. / ۱۹۷۱ م.، ص ۹۱ / ۴.

۷۶. رِحْلَةُ ابْنِ بَطُوْطَةَ الْمُسَمَّاةُ ثَلَاثَةَ الثُّلَاثِ فِي غَرَائِبِ الْأَمْصَارِ وَعَجَائِبِ الْأَسْفَارِ، شَمْسُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ اللُّوَاتِي الطَّلُجِي، قَدَّمَ لَهُ وَ حَقَّقَهُ وَ وَضَعَ خِرَاطَهُ وَ فَهَّرَاسَهُ: عَبْدِ الْهَادِي النَّازِي، الزَّبَاط: مَطْبُوعَاتُ أَكَادِمِيَّةِ الْمَمْلَكَةِ الْمَغْرِبِيَّةِ، ۱۴۱۷ ه.ق.، ص ۴ / ۱۴۹.

از معانی «الدست» از این قرار است: «إِنَاءٌ أُسْطَوَانِيٌّ مِطَّلٌ بِمَادَّةٍ حَرَارِيَّةٍ تَوْضَعُ فِيهِ الْخَامَاتُ اللَّازِمَةُ لِصَهْرِ الْحَدِيدِ كَالزُّهْرِ»؛ و این، از الفاظی است که مورد تصویب فرهنگستان یادشده قرار گرفته است.<sup>۷۷</sup> چنان که دیدید، نوعی بوته و ظرف گداختن فلزات<sup>۷۸</sup> را نیز «دست» می گویند.

بسیار جالب توجه است که در متنهای تازی و غیر تازی، به شماری از دیگر واژه های تازی شده نیز بازمی خوریم که بر انواعی از ظروف دلالت دارند و عنصر لغوی پارسی «دست» در آنها حضوری نمایان دارد.

در القاموس المحيط فیروزآبادی (ف: ۸۱۷ هـ.ق.) می خوانیم:

«الدستیح: آنية تحوّل باليد، معرّب: دستي.»<sup>۷۹</sup>

سید علی خان مدنی شیرازی (ف: ۱۱۲۰ هـ.ق.) در الطراز فرموده است:

«و الدستیح، بالكسر: ظرف یقل ید، معرّب «دستی» بالفتح.»<sup>۸۰</sup>

واژه «دستج» نیز در بعض نگارشهای روزگار عباسیان آمده و برپاره ای از ظروف اطلاق می شده است.<sup>۸۱</sup> «دستجه» از دیگر واژگانی است که بر بعض ظروف اطلاق می شده است.

در کتاب شفاء العلیل خفاجی (ف: ۱۰۶۹ هـ.ق.) ذیل واژه «برکار» به مناسبتی می خوانیم:

«دستجه معرّب دستی و هو الجرّة الصغیرة»<sup>۸۲</sup>

در بعض فرهنگهای معتبر تازی، «الدستجه» را، که به ریخت «دستج» جمع بسته می شود، به عنوان ظرف بزرگ شیشه ای (الإناء الكبير من الزجاج) آورده و تصریح کرده اند که تازی شده «دسته» است.<sup>۸۳</sup> در الملخص فی اللغة أبو الفتح حمد بن أحمد بن حسین بادی (کافی)، از پیمانهای موسوم به

۷۷. نگر: المعجم الوسيط، قام بإخراجه: إبراهيم مصطفى، وأحمد حسن الزيات، و. حامد عبدالقادر، و. محمد علي النجار، و....، ط: ۴، القاهرة: مجمع اللغة العربية، و. مكتبة الشروق الدولية، ۱۴۲۵ هـ.ق.، ص ۲۸۳.

۷۸. سنج: فرهنگ المعجم الوسيط (عربی: فارسی)، دکتر ابراهیم انیس، و. دکتر عبدالحلیم منتصر، و. عطیه الصوالحی، و. محمد خلف أحمد، مترجم: محمد بندریگی، ج: ۲، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۶ هـ.ش. ۱۰ / ۶۰۵.

۷۹. القاموس المحيط، مجدالدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي، تحقيق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، بإشراف: محمد نعيم العرقسوسي، ط: ۸، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۶ هـ.ق.، ص ۱۸۹.

۸۰. الطراز الأول والكنار لما عليه من لغة العرب المعول، السيد علي بن أحمد بن محمد معصوم الحسيني المعروف بناين معصوم المدني، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت، عليهم السلام، لإحياء التراث، ج ۴، ط: ۱، مشهد: ۱۴۲۸ هـ.ق.، ص ۸۷.

۸۱. نگر: ألفاظ الحضارة العباسية في مؤلفات الجاحظ، دكتوراة طبية صالح الشدر، القاهرة: دار قباء للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۹۹۸ م، ص ۱۴۹ و ۴۶۳.

۸۲. شفاء العليل فيما في كلام العرب من الدخيل، شهاب الدين أحمد الخفاجي، صحّحه: نصر الهوريني (بمشاركة: مصطفى أفندي وهبي)، مصر (المطبعة الوهبيّة)، ۱۲۸۲ هـ.ق.، ص ۴۷.

۸۳. نگر: أقرب الموارد في فصح العربية والشوارد، سعيد ابن عبدالله بن ميخائيل بن إلياس بن يوسف الخوري الشرتوني اللبناي، [إعداد: أشعد الطيّب]، ط: ۱، قم: دارالأسوة للطباعة والنشر، ۱۳۷۴ هـ.ش. / ۱۴۱۶ هـ.ق. ۲۰ / ۲۰۰.

«دستار» سُخَن رَفْتَه است.<sup>۸۴</sup>

اکنون که هنوز از «دست» به معنای «دیگ» و مانند آن دست نشسته‌ایم، خوبست یادی هم کنیم از واژه «دستان» به معنای جای کوچکی در خانه برای نهادن ظروف و حوائج دیگر که آن را «دستان» هم می‌گفته‌اند.

در لغت‌نامه دهخدا یکی از معانی «دستان» را چنین توضیح داده‌اند:  
«در تداول خانگی و تداول عامه، اطاق خرد که راه به اطاق بزرگ دارد. قهوه‌خانه کوچک در خانه. جائی چون پسینه و صندوقخانه و پستوی اطاقی. پسینه و صندوقخانه کوچک. پستوی خرد. دستان. جای کوچکی در خانه برای نهادن ظروف و حوائج دیگر.»

این «دستان» را که نوعی پستو و آباری بوده است<sup>۸۵</sup>، «دستان» و «دستدانی» هم می‌گفته‌اند<sup>۸۶</sup>.

می‌نویسم:

آیا از بُن این «دستان» به معنای جای کوچکی از برای نهادن ظروف و ...، مُخَفَّفِ «دستان» نیست؟ ... و آیا «دستان» را از آن روی «دستان» نمی‌گفته‌اند که «دست»‌ها، یعنی: دیگهای غذاپزی و مانند آن را. که همواره مورد حاجت نبوده است و در فاصله یک میهمانی تا میهمانی دیگر می‌بایست در کُنْجی نگاهداری می‌شده است. در آن می‌آبارده‌اند؟ ...

راست گفتند: "الحديث ذو شجون" . . . .

الحاصل، در خوانش پیشینه‌های من‌بنده از بیست فردوسی، «دستان» به معنای «دیگ»، یا: «دیگها»، یا: ظروف غذاپزی، و چیزی از این قبیل است؛ و گویا مضمون بیست فردوسی این باشد که: هرگاه در میهمانی دیگهای چوبین به کار رود، بدان که خود خوان بدیع و متفاوت با آنچه تاکنون دیده‌ای خواهد بود و میهمانی دیگرسان و نابیوسانی فرا روی خواهی داشت و با خوراکی نامنتظر از تو پذیرائی خواهند کرد.

این که خوراک مطبوع و دلخواه و گوارا از «دیگ چوبین» حاصل نمی‌شود، مضمون مثل با مثل‌گونه‌ای کهن است و بظاهر آیین گشتب همان مضمون مثل را گوشرد هر مزدشاه می‌کند.

مثل است. و در کتابهای امثال نیز آن را درج کرده‌اند. که: «از دیگ چوبین کسی حلوا نخورده»<sup>۸۷</sup>.

۸۴. نگر: الملکخص فی اللغة، أبو الفتح حمد بن أحمد بن حسین بادی (کافی)، تصحیح و تحقیق: غلامرضا داوخواه. عباس گودرزنی، ج: ۱، تهران: انتشارات دکتر محمود افشار. با همکاری: انتشارات سخن، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۲۶۴.

۸۵. نیز سنج: فرهنگ فارسی عامیانه، أبو الحسن نجفی، ج: ۲، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۶۵۸.

۸۶. از برای «دستان» و «دستدانی» و شواهدی از کاربرد آن در نثر قرن اخیر، نگر: فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن آتوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش.، ۴ / ۳۱۸۰.

۸۷. امثال و حکم، غلامه علی اکبر دهخدا، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش. ۱۰ / ۱۳۲.

مولوی در غزلی سبزو بهارانه، آنجا که از گریختن بهمن و پیروزی سپاه گلشن سخن می‌دارد، بی هیچ تردید با گوشه چشمی به مضمون همین مثل، از برآمدن حلواهای بی‌آتش از دیگ چوبین درخت، چونان نغزبازی طبیعت شکوفان گفت و گو می‌کند:

چو حلواهای بی‌آتش، رسید از دیگ چوبین خوش،  
سر هر شاخ پر حلوا به سان کفچلیز آمد<sup>۸۸</sup>

این مثل نظیری هم دارد، و آن، این است که: «در تنور چوبین کسی نان نپزد»<sup>۸۹</sup>.

همان طور که در دیگ چوبین حلوا نمی‌توان پخت، در تنور چوبین هم نان نمی‌توان پخت. این هردو مثل، فریاد مخاطب می‌آرد که استعداد و توانایی و قابلیت هر کس و هر چیزی باید به جای آورد و توقعی بیهوده نداشت، و در صورت وجود عدم تناسب، از نتیجه‌ای که نه بر وفق مراد حاصل می‌شود در شگفت نباید شد.

سوزنی سمرقندی، نان پختن را در تنور چوبین، به مثابته وصف کارهای نشدنی و محال و نامتعارف و بی‌قاعده و ناجور، در شعر خود آورده است. یک جا گفته:

پزد اندر تنور چوبین نان      بال سیمرخ در تنوره کباب!<sup>۹۰</sup>

و جای دیگر شروده است:

همی‌پزیم همه در تنور چوبین نان      همی‌بریم همه جامه تن از مهتاب<sup>۹۱</sup>

بازگردیم به بیت «به سوری که دستانش چوبین بود / چنان دان که خوانش نوآیین بود!» و از نظر دور نداریم که:

در داستان شاهنامه، گوینده ( / آیین‌گشسب )، با کاربرد واژه «چوبین»، لقب بهرام چوبین / چوبینه را یادآور می‌شود و با در کار آوردن آن زبانزد، به کنایه به شاه می‌گوید: وقتی پای بهرام چوبین در میان است در انتظار رخدادی نامنتظر و ناگوار باش! ... شاه نیز از همین جا بدگمان می‌شود.

فی الواقع، آیین‌گشسب، با آن بیان کنایی به هر مزد یادآور می‌شود همان طور که از دیگ چوبین حلوا

فرهنگ عوام یا تفسیر اتمال و اصطلاحات زبان پارسی، امیرقلی آمینی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی، بی تا، ص ۴۶؛ و: فرهنگ بزرگ صوبت‌المتل های فارسی (مثل های فارسی اقوام ایرانی و کشورهای فارسی زبان)، دکتر حسن ذوالفقاری، ج ۲، ص ۲، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۹ ه.ش. / ۱ / ۲۹۷، ش ۷۲۰۱.

۸۸. کلیات شمس یادبویان کبیر، مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، با توضیحات و حواشی: تدبیر الزمان فروزانفر، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ه.ش. / ۲۰ / ۳۶، غ ۵۸۹، ب ۶۲۲۴.

۸۹. امثال و حکم، دهخدا، ج: ۶، ۱۳۶۳ ه.ش. / ۲ / ۷۸۱.

۹۰. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح و مقدمه و شرح احوال و فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تفاسیر از: دکتر ناصرالدین شاه حسینی، [ج: ۱]، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۱۲.

۹۱. دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح: شاه حسینی، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۱۱۸.



نمی توان خورد و فایده متوقع از دیگ را انتظار نمی توان کرد و باید خوان و خوراکی دگرسان را چشم داشت، از کار و کردار بهرام چوبینه نیز پیامدهای نابیوسان و نادلخواهی به ظهور خواهد رسید.<sup>۹۲</sup>

پوشیده و "دوپهلو" بودن پاسخی که آیین گشسب (/ ایزدگشسپ) به هرمزد می دهد، به گمان من، نه چنان است که از روی پرواگری و ملاحظه کاری و احتیاط باشد و انسان که استاد کزازی برداشت کرده بودند. بخواهد سخنی که دال بر نکوهش صریح باشد در حقی "بهرام ... که در این هنگام پهلوانی است پیروز و پراوازه و نزد همگان گرمی"، بر زبان نیاورد... از قضا، سخن آیین گشسب (/ ایزدگشسپ) مصداق آن چیزی است که در فرهنگ ما "نیش و کنایه" نامیده می شود و آیین گشسب (/ ایزدگشسپ) در این قالب و بدینسان سخن می گوید؛ چرا که می خواهد سخن خویش را نیک در زرفای ذهن و ضمیر پادشاه بخاند و بنشاند، و با به کارگیری اسلوب کنایه و تعریض غایت انتباه سامع را به سخن خویش جلب کند و او را به اصطلاح "تکان دهد"؛ درین کار توفیق نیز می یابد؛ چنان که فردوسی بلافاصله می فرماید:

ز گفتار او شاه شد بدگمان زوانش پُراندیشه بُد یک زمان

بلاغت شناسان دیرینه روز راست می گفتند که: گاه کنایه بلوغ تر از تصریح است.

بیان مقصود و افادت مرام از طریق کنایه های گفتاری و رفتاری، یکی از شیگردهای رایج و اکثیش سیاسی در میان بسیاری از فرمانروایان و بزرگان و سیاستمداران تاریخ ایران بوده است<sup>۹۳</sup>؛ و اگر کسی تاریخ این سرزمین را به قصد گردآوری شواهد این معنی فروخواند و گواهان این رفتار را یکان یکان گرد

۹۲. دور نیست کنایه آیین گشسب، بر نکته دیگری نیز به طور ضمنی ایشتمال داشته باشد (و همین، قوت و تأثیر و گزیندگی اش را بر مزید ساخته باشد).

آن نکته، این است که: ظروف و آلات چوبین شایسته خوان شاه نیست. سیف فرغانی می گفت:

«کجا خوان شه کاسه چوبین خواهد؟»

(دیوان سیف فرغانی، با تصحیح و مقدمه: دکتر ذبیح الله صفا، ج: ۲، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۷۶۰).

از این، "ظروف چوبین" درخور گدایان و تنگدستان بوده است. سخنسالار طرز تازه، صائب تبریزی، فرموده:

عرض از ظسرف اگر خوردن آبست و طعام فیاض لاهیجی راست:

کاسه چوبین من و کاسه فغفور یکست  
مبادا قسمتم کر کاسه چوبین گدا اتم!!  
اگر چون ریزه از خوان شهن افزاده ام، سهلست  
محتشم کاشانی گفته:

کاسه چوبین گدائی هرکه پیشت داشته  
فیض کاشانی راست:

کاسه چوبین فقر تر در حق شب بدار  
کیسه بر زر بر در زه مسکین بریز  
کلیم کاشانی شروده است:

گر به جام جم دهد کس کاسه چوبین خویش  
در طریقت عار چون از دین خود برگشست

پس، سوری که دستانش چوبین است، خوان آن سورتناشی با هرمزدشاه ندارد. و أعلم عند الله.

۹۳. سنخ: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، محمدعلی اسلامی ندوشن، ۱۳۴۸ ه.ش، ص ۴۱۱، هامش.

آزد، رساله‌ای بسیار خواندنی خواهد پرداخت که از چشم‌انداز روانشناسی درباریان و منسوبان اقتدار در ایران نیز تحلیلگران را نیک به کار خواهد آمد.

آرتور کریستن سن (۱۸۷۵. ۱۹۴۵ م.)، در رساله‌اش درباره داستان بهرام چوبین، هرچند سخن فردوسی را شرح نکرده است تا دریابیم چه برداشتی از عبارت شاهنامه داشته است، این اندازه را نیک دریافته است و اظهار داشته که در بیان فردوسی، از "ایهام" یاری گرفته شده است.<sup>۹۴</sup>

\*\*\*

این یادداشت و این تلاش فروتنانه را در گشایش گره از بیت «به سوری که دستاُنش چوبین بُود...»، کامیاب یا ناکامیاب، آنچه هست. داوری با شماست، پیشکش می‌دارم به شیخ المشایخ شاهنامه پژوهان سپاهان، استاد "مُصطفی کاویانی جبلی"، به احترام یک عمر مهرورزی بی‌دروغ و بی‌دریغش به فردوسی بزرگ و شاهنامه‌ی او، و به پاس لطف‌ها که در حق من شاهنامه‌خوان کرده است. توجّه ویژه‌ام را به همین بیت دشوار شاهنامه و اختلافی که بر سر فهم آن هست و لزوم همتی که در گره‌گشایی از آن باید کرد، و امداد استاد کاویانی‌ام که همواره با ذهنی بیدار و نگاهی کاونده و ضمیری نکته‌یاب، به سیاحتی بی‌پایان در جهان پُرراز و رمز آداب حماسی اشتغال دارد؛ و یکی از "روشنائی‌های شهر ماست".

«بقاش باد و سَرش سبز باد و کار بکام  
فَلک مُساعد و دولت رفیق و ایزد یار!»<sup>۹۵</sup>

و خدای را سپاس در آغاز و انجام و هر دم و هر گام!  
اصفهان / نوروز ۱۳۹۹ ه.ش.